

بررسی نهضت تجدّد در ایران دوره قاجار

دکتر فریدون وهمن

بررسی نهضت تجدّد در ایران دوره قاجار را باید با مطالعه وضع ایران در آن دوره آغاز نمود و مختصراً به روشن ساختن این موضوع پرداخت که ایران دوره قاجار از لحاظ سیاسی، اجتماعی، مذهبی، اقتصادی و علمی در چه کیفیتی قرار داشت. نخستین جوانه‌های اصلاحات از کجا و چگونه سر زد، موافقین و مخالفان آن اصلاحات چه نیروها و یا افرادی بودند، نهضت مشروطیت که نقطه اوج قریب نیم قرن کوشش روشنفکران ایران به شمار می‌آمد، چگونه شکل گرفت و توفیقات و شکست‌های آن مولد چه عواملی بود. عرضه چنین تحقیقی در فرصتی چنین کوتاه کار آسانی نیست مخصوصاً که توجه داشته باشیم وضع سیاسی و اجتماعی و حتی دینی دوره قاجار در طی بیش از یک قرن و نیم سلطنت هفت پادشاه این سلسله (۱) همواره یکسان نبوده و هر دوره نیاز به بحث مخصوص خود را دارد.

سواى آن باید ببینیم تجدّد در دوره‌های گوناگون سلطنت قاجاریه چه معنا و مفهومی داشته است. آیا تعبیری که يك محقق دانشگاهی امروزه - اعم از ایرانی یا غیر ایرانی - از تجدّد به عمل می‌آورد و در مورد آن کتاب و مقاله می‌نویسد قابل تطبیق با معیارها و مفهوم‌های تجدّد در دوره قاجار هست یا نه. امروزه درست کردن راه و احداث مدارس و تعمیم بهداشت و کشیدن خط آهن را تجدّد نمی‌دانند حال آنکه در دوره قاجار دست زدن به هر يك از این اصلاحات که مشکلات گوناگون در بر داشت به مفهوم تجدّد بود، زیرا ساختار اجتماعی و دینی و ذهنی اکثریت مردم آن دوره که سخت زیر نفوذ دیانت اسلام و مذهب شیعه بود با هیچ تحوّل و نوآوری چه اجتماعی، چه فرهنگی و چه صنعتی روی خوش نشان نمی‌داد. به همین جهت کسانی که در دوره قاجار به هر يك از این اصلاحات دست زده‌اند امروزه به عنوان قهرمانان پیشرو ترقی و تعالی ایران مورد ستایشند.

پژوهشگرانی که درباره ایران دوره قاجار و یا نهضت تجدّد بطور اخصّ تحقیق کرده‌اند، چند عامل را در شروع نهضت تجدّد در ایران مؤثر می‌دانند، از جمله: نفوذ فکر غربی و تمدن اروپایی، سفرهای ایرانیان به خارج و مشاهده ترقیات ملل گوناگون، وارد شدن روزنامه‌ها و رساله‌هایی که روشنفکران ایرانی در خارج از مرزهای ایران منتشر می‌کردند، عکس العمل مداخلات دو همسایه قوی ایران، روسیه و انگلیس در امور

کشور، و سرانجام کوشش‌های برخی از دولتمردان ایران برای ایجاد تجدّد. ولی تقریباً همه این آثار سهم نهضت بابی و بهائی را در ایجاد تحوّل و تجدّد از قلم می‌اندازند. (۲)

از آنجا که در دوره قاجار دو نیروی مهم یعنی پادشاه مستبد و علمای دینی بر جان و مال و افکار مردم مسلط بودند لذا برای درک مفهوم تجدّد در ایران عهد قاجار نیاز به این داریم که بدانیم قاجاریه چه کسانی و با چه سابقه‌ای بودند. روابط پادشاهانشان با علمای دین چگونه بوده و تقسیم قدرت در عهد قاجار به چه سان بوده است.

قاجاریه از قبایل ترک زبان شمال ایران بودند. پس از مرگ کریم خان زند، آقا محمد خان قاجار به دنبال هفده سال جنگ و خونریزی با قبایل رقیب و برخی از بزرگان قاجار در سال ۱۷۹۵ م. / ۱۲۱۰ ه. ق. در روستائی به نام طهران بر تخت نشست. سخت‌گیری و خست و بیرحمی او معروف است و داستان‌ها از آن نقل می‌شود. بسیاری از برادران و بستگان و یا سرداران خود را با خدعه و فریب رام کرد و سپس با بیرحمی ایشان را کشت تا رقیبی دیگر در میان نباشد. زندگانش بسیار ساده بود و به هیچ وجه از تجمل دربار نشانی نداشت. در کار جنگ دارای درایت و کاردانی بود و آنچه با جنگ به دست نیاورد با سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" حاصل کرد. دشمنانش را به جان یکدیگر می‌انداخت و بدین ترتیب از گزند ایشان ایمن می‌شد و رقیب آخری را خود با خدعه دیگری از بین می‌برد. بدین ترتیب توانست ایران را بار دیگر آنطور که در اوج سلطنت صفویه بود متحد نماید و مرزهای آن را استوار کند. (۳) آقامحمدخان بر کشوری که پس از هفده سال جنگ و لشکرکشی به دست آورد فقط دو سال سلطنت کرد. در سال ۱۷۹۷ به دست غلامانش به قتل رسید و چون در کودکی اخته شده و عقیم بود، سلطنت طبق وصیتش به برادرزاده‌اش باباخان که همان فتحعلی شاه باشد رسید.

پادشاه جدید بر خلاف عمویش بلافاصله دربار مجللی، که یادآور شکوه و جلال دربار ساسانی بود، برای خود به وجود آورد. قریب دویست بار ازدواج کرد و هر بار دختری از رئیس قبیله‌ای و طایفه‌ای را به زنی گرفت که ایشان را مطیع و وابسته به قدرت نماید. طبعاً دربارش محلّ رقابت بستگان زنانش و زد و بندهای دیگر دستجات نزدیک به شاه برای به دست آوردن جاه و مال شد. همین راه و روش را دیگر شاهان قاجار به مانند او، همراه با خوی ایلی و قبیله‌ای در خود حفظ کرده بودند. سوای تشکیل حرمی عظیم و پر جمعیت، اغلب وقتشان به رفتن اردو و سفر بر روی اسب از منطقه‌ای به منطقه دیگری می‌گذشت. ایران را مانند منطقه صحرائی تحت مالکیت خود به شمار می‌آوردند و در بذل و بخشش تیول و املاک و یا کشتن و مجازات افراد همان

شیوه قرون وسطایی رئیس قبیله و خان خانی را حفظ کرده بودند. در مدت چهل سال سلطنت فتحعلی شاه ارتش قوی آقا محمد خان به تدریج از بین رفت و تبدیل به گروهی از عشایر گوناگون شد که با همان سلاحهای قدیمی به جنگ و نبرد می پرداختند.

در اینجا دو سؤال مطرح می گردد که پاسخ به آن از نظر بحث ما مهم است. یکی اینکه قاجارها، که به این کیفیت به سلطنت رسیدند، مشروعیت سلطنت خود را از کجا کسب کردند و برای به دست آوردن این مشروعیت به چه متوسل گردیدند؟ دیگر اینکه اگر شاهان قاجار آنطور که کتابهای تاریخ نوشته اند جملگی فاسد و عیاش و بیرحم و بی لیاقت بوده اند، چگونه توانستند مدت ۱۴۶ سال بر ایران حکومت نمایند آن هم در زمانی که ایران با دو جنگ ننگ آور با روسیه قسمت بزرگی از اراضی شمالی کشور را از دست داد، نهضت های بابیان در طبرسی و زنجان و نیریز آنقدر قوی بود که می بایست قوای بزرگ دولتی برای سرکوبی آن اعزام شود، دو قدرت بزرگ روس و انگلیس در شمال و جنوب هر دو دارای منافع و نفوذ فراوان بودند و در دخالت از امور ایران بر هم پیشی می گرفتند، ایران به سوی بیداری و آگاهی ملی می رفت، و کشور دستخوش فقر و گاه دچار مرگ و میرهای بزرگ ناشی از قحطی و امراض واگیردار بود. هر دو سؤال را می توان در یک پاسخ جواب داد: قاجاریه را دستگاه رهبری شیعه به خاطر منافع خود و آنچه منافع دین اسلام تشخیص می داد، حفظ کرد. در واقع حکومت و قدرت و ثروت نه در دست حکومت مرکزی و دولت بلکه در دست علمای بزرگ اسلام بود که قدرتشان را وراثت شاه و دولت می دانستند و برای خود مرتبه و مقامی در حدّ جانشینان پیامبر اسلام قائل بودند. اینان با هزاران عوامل خود به صورت ملأ و آخوند و موعظه گر و روضه خوان، و حدیث پرداز و حتی فال بین و رمال بر تفکرات اجتماعی و دینی مردم نفوذ داشتند. تمام امور شرعی مردم از ازدواج و طلاق و ارث و انتقال اموال و غیره در دست قدرت ایشان بود. مانند شاهان قاجار دارای حرمسراها با زنان و صیغه های بیشمار بودند، حکمشان مانند حکم پادشاه و شاید مؤثرتر از او همه جا نافذ بود و به طور خلاصه از هر جهت خود را مالک مطلق مردم می دانستند. با چنین قدرتی آنچه که به صورت فتوا و نظر مجتهد از سوی ایشان در مورد مقام شاه بیان می شد - که بعداً به آن خواهیم رسید - پشتوانه سلطنت قاجاریه گردید که آنان نیز با خیل فاسد دیگری از درباریان و لشکریان و حاکمان ایالات در لباس حکومت به چپاول و سرکوبی مردم می پرداختند.

در اینجا شاید توضیحی در بارهٔ مقام و پایگاه قدرت علمای شیعه و ریشهٔ تاریخی قدرت ایشان ضروری باشد. باید دانست به خاطر وقایعی که پس از فوت پیامبر اسلام رخ داد، از نظر گروهی از مسلمانان که بعدها لقب شیعه یافتند تنها آن حکومتی دارای صلاحیت بود که امام معصوم در رأس آن باشد. شیعه خلفا را، حتی اگر عادل و دادگستر بودند، به رسمیت نمی‌شناخت و فقط امامان را که اغلب خانه نشین و بدون قدرت به حساب می‌آمدند، مستحق حکومت می‌دانست. با غیبت امام دوازدهم (غیبت صغری) و بعد از مرگ چهارمین و در واقع آخرین نایب امام (نواب اربعه) در سال ۹۳۰م. / ۳۲۶ه. ق. عصر غیبت کبری برای شیعیان آغاز گردید که به نظر ایشان تا ظهور قائم ادامه خواهد داشت. غیبت کبری موجب شد که به تدریج شیعیان بیش از پیش از حکومت فاصله گرفتند و درگیری در مسایل سیاسی نشان نمی‌دادند زیرا دیگر امامی و فرزند امامی در کار نبود. به نظر ایشان هر کس به قدرت می‌رسید صلاحیت و مشروعیت نداشت. در ابتدای غیبت چون انتظار می‌رفت که حضرت حجّت هر لحظه ظهور نماید کوششی برای تنظیم امور مذهبی به عمل نیامد و حتی علما از پذیرفتن خمس و زکات و سهم امام خودداری می‌کردند و به مؤمنین توصیه می‌نمودند که پول‌ها را جایی مدفون نمایند تا خود حضرت ظهور نماید. (۴) اما با طولانی شدن مدت غیبت به تدریج علما برخی مسئولیت‌ها را که بر عهدهٔ امام معصوم بود بر عهده گرفتند و نقش اجتماعی و دینی ایشان روز بروز مهم‌تر شد. به قدرت رسیدن صفویه و ایجاد نخستین حکومت ملی در ایران پس از حملهٔ اعراب، در مطالعهٔ نقش علما در حکومت بسیار مهم و مؤثر است. صفویه خود از غلات شیعه و دارای قرن‌ها رهبری روحانی بودند. شاه اسمعیل صفوی، بنیان‌گذار این سلسله، در مسجد جامع تبریز خود را از نسل امام هفتم و بدین ترتیب نایب امام غایب (نایب الخاص) نامید و خطبه به نام دوازده امام خواند و شیعه را مذهب رسمی کشور اعلام کرد. در عین حال صفویه علمای شیعهٔ لبنان و جبل را به ایران دعوت نمودند تا در امور شرعی مربوط به کشورداری ایشان را کمک کنند. به تدریج کار دخالت علما در امور کشوری به جایی رسید که در دوره‌ای از تاریخ صفویه شاهان مجبور به کوتاه کردن قدرت ایشان شدند. ولی با ضعف پادشاهان این سلسله باز قدرت علما افزونی گرفت و تقریباً بسیاری از امور کشور می‌بایست با اجازه صریح ایشان برگزار می‌شد. در واقع علما در کشورداری شریک و سهمی بودند و سهمی برای خود قائل شدند. بطوری که مراسم تاجگذاری شاه سلطان حسین رسماً توسط علما مجلسی، روحانی مقتدر و با نفوذ زمان او صورت گرفت. (۵)

بحث نهادینه شدن تشیع در بستر حکومت و روابطی که علما و پادشاهان با یکدیگر داشته‌اند، پیچیده است و نیاز به بررسی منابع و مآخذ بسیار دارد که این مقاله اجازه آن را نمی‌دهد. (۶) خلاصه آنکه برخی از علما کماکان رابطه سردی با حکومت داشتند ولی جمع بیشتری خود را وارد جریان‌های سیاسی روز نمودند. یک نوع اتحاد و تلفیقی بین دو عامل روحانیت و سلطنت به وجود آمد. یعنی علما در عین حال که خود را "نواب عام امام غایب" می‌دانستند، برای نهاد سلطنت نیز منزلت و شأن ویژه‌ای قائل شدند. مثلاً جلال‌الدین دوانی در عصر صفوی می‌نویسد: "کسی که خدمت سلاطین نکرده باشد ... سلوک طریقت نیابد" (۷) و یا ملأحسین واعظ کاشفی نویسنده کتاب "روضه الشهداء" مقام سلطان را به مرحله نبوت رسانده و آنان را اولوالامر می‌داند. (۸) به طور کلی دو قرن سلطنت صفویه نشان داد که شیعیان بدون آنکه مشکلی و تضادی با مسأله "غصبیت" حکومت پیدا کنند می‌توانند حکومتی از آن خود داشته باشند. میراث و رسمی که برای حکومت‌های بعدی مخصوصاً قاجارها بر جای ماند.

بر خلاف رهبران صفویه که حتی پیش از رسیدن به قدرت دارای مقام قطب و رهبری شیعی و نوعی قداست بودند، قاجاریه از هر نوع سابقه دینی و روحانی عاری بودند. اما چندی نگذشت که به مدد علمای شیعه «به مقام "ظَلَّ اللهُ" (سایه خدا) نائل شده و بانی مبانی دین مبین و مروج شریعت سیدالمرسلین شدند و وجودشان برای اداره امور مردم لازم و واجب گردید.» (۹) شاهان قاجار حتی آقا محمدخان به رعایت شعائر دینی، رفتن زیارت - حتی پای پیاده به مشهد به تقلید شاه عباس - ساختن امامزاده‌ها و افزودن گنبد و درب طلا بر مقابر امامان مشهورند و از خزانه کشور سهم بسیار بزرگی به علما و اهل علم اختصاص می‌دادند و طبعاً اجازه می‌دادند که نفوذ علما و دخالت‌هایشان در امور کشور بیشتر و چشمگیرتر شود. در مطالعه آرا علمای بزرگ دوره قاجار مثل میرزای قمی، کشفی، ملأ احمد نراقی و دیگران به این نتیجه می‌رسیم که اینان برای مجتهدین و سلاطین یک منصب که همان منصب امامت باشد قائلند و این امامت را مشتمل بر دو رکن می‌دانند: رکن دین و رکن سلطنت. پادشاه در امور کشوری دخالت دارد و در حوزه روحانیت دخالت نمی‌کند و مجتهدین در حوزه دین اقتدار دارند. در واقع چون کار ملکداری و سپاه داری از مجتهد نمی‌آید لذا مجتهد زمان؛ پادشاه را نایب خود کرده و آن پادشاه باید خود را نایب مجتهد تلقی نماید تا تصرف او در ملک و حکومت به نیابت امام بوده باشد.

اما مطلب به این کیفیت نماند. در عمل معلوم شد که مجتهدین می‌توانستند و به

خود اجازه می‌دادند هر جا که منافعشان اقتضا می‌کرد برداشت‌های دینی را به امور سیاسی نیز تسری دهند و در کار کشور دخالت نمایند. مثلاً در دور دوم جنگ‌های ایران و روس در زمان فتحعلی شاه در واقع اصرار و فتوای علمای طراز اول مثل ملا احمد نراقی، ملا عبدالوهاب قزوینی، آقا سید محمد اصفهانی، و غیره بود که فتحعلی شاه را علی‌رغم میل خودش و علی‌رغم هشدارهای عباس میرزا دایر بر شکست قطعی از روسیه، به جنگ برانگیخت. زیرا عدم اطاعتش از حکم علما به معنای پشت کردن به شریعت تلقی می‌شد. مثال دوم: پس از فتوای میرزای شیرازی دائر به تحریم تنباکو که بلافاصله در سراسر ایران عملی شد، سید جمال‌الدین اسدآبادی از او خواست که فتوایی هم در تحریم پرداخت مالیات به دولت و حتی در عزل ناصرالدین شاه از سلطنت صادر کند. ولی او بر آشفته می‌شود و دخالت در این امور را خارج از حوزه فقه و فقهت می‌داند و باز به سنت گذشته ناصرالدین شاه را سلطان اسلام پناه می‌داند. (۱۰) مجبور ساختن شاه به جنگ با دولت نیرومندی که همگی به سرانجام شوم آن آگاه بودند و یا فتوا به لغو امتیاز یک شرکت خارجی کار دین یا ملک بود؟ بسته به آن است که با چه استدلالی به موضوع نگریسته شود. ولی در اینجا می‌بینیم رکن دین یعنی علما در هر دو آن‌ها دخالت کردند. این دو مثال فقط نمونه کوچکی از وسعت دخالت علما در امور کشور بود که نه تنها تمام امور شرعی و فقهی را تحت اختیار خود داشتند بلکه در واقع هر چه منافعشان حکم می‌کرد می‌توانستند به هر حکمران و وزیری و یا حتی شخص شاه تحمیل نمایند که از مهمترین آنها بطوری که خواهیم دید نقش مؤثر ایشان در عزل و قتل امیر کبیر و نیز عزل و برکناری سپهسالار و توقف اصلاحات دامنه‌داری است که آن دو صدر اعظم آغاز کردند.

توجه به این نکته ضروری است که وحدت حکومت و دین از زمان صفویه و یا قاجاریه آغاز نشد بلکه سابقه‌ای دو هزار و پانصد ساله در تاریخ ایران دارد. مخصوصاً در زمان ساسانیان قدرت مؤبدان زردشتی به نحو چشمگیری افزونی گرفت و بسیاری از امور با نظر و صلاحدید ایشان حل و فصل می‌گردید. آنان حتی در عزل و نصب و کشتن پادشاهان نیز فعالانه دخالت می‌کردند. این سنت دیرپا که فقط در دوران پهلوی دچار وقفه کوتاهی گردید، بار دیگر با انقلاب اسلامی ایران از سر گرفته شد و هر دو عامل دین و حکومت بطور مطلق در هم آمیخت.

بدین ترتیب می‌بینیم که شاهان قاجار برای حفظ خود مجبور یا حتی معتقد به پشتیبانی مجتهدین و علمای دین بودند. روحانیونی که با به زیر سؤال نبردن مشروعیت

و حقانیت ایشان موجبات دوام قاجاریه را نیز فراهم می‌آوردند. شعری که فتحعلی شاه خود سروده و بر سنگ مزارش در صحن کهنه حضرت معصومه قم نقش است نمودار روشنی از سرسپردگی او به دین و نمادهای دین یعنی ملأها و روحانیون است، سرسپردگی‌ای که زمینه و اعتقاد فکری تمام شاهان قاجاریه را تشکیل می‌داد:

خاقانم و یک جهان گناه آوردم در حضرت معصومه پناه آوردم
مهر نبی و دخت علی را یا رب بر درگه کبریا گواه آوردم

و نیز این رباعی از اوست:

خاقانم و وامانده ز دیهیم و کلاه ز اورنگ خلافت شده دستم کوتاه
اندر حرمت به مسکنت جسته پناه یا فاطمه اشغعی [کذا] لنا عندالله (۱۱)

اهمیت و حساسیت روابط سلطنت و علما وقتی بهتر معلوم می‌شود که به یاد بیاوریم در آن زمان جهان غرب انقلاب کبیر فرانسه و دوره ناپلئون را تجربه کرده و از اروپا دو قدرت بزرگ سر برآورده بود که از قضا هر دو در همسایگی ایران قرار گرفته بودند: یکی روسیه درست در مرزهای شمالی آن، و دیگر انگلستان در جنوب و شرق که بخاطر مستعمره بزرگ خود هندوستان و نیز منافع سوق‌الجیشی و تجاری دیگر نسبت به وضع ایران و اتفاقاتی که در آن رخ می‌داد بسیار حساس بود.

عاملان نهضت‌ها و افکار تجدّد جویانه‌ای را که در دوره قاجار شروع شد و به نهضت مشروطه انجامید، می‌توان به چند گروه تقسیم کرد: یکی افرادی که از داخل حکومت دست به اقدامات اصلاحی زدند - دوم نهضت‌ها و اتفاقاتی که موجب بیداری مردم و برخاستنشان در مقابل حکومت شد. سوم افراد و شخصیت‌هایی که خارج از سازمان حکومتی خواستار تحوّل در ایران و حکومت قانون بودند - و چهارم انتشارات و رسائلی که به صورت جزوه، کتاب، روزنامه، لایحه و غیره راه‌حل‌هایی برای ترقی و تجدّد در ایران نشان می‌دادند. بدیهی است این تقسیم بندی کلی است و وقایع به ترتیبی که ذکر شد بطور مجزا از یکدیگر رخ نداده بلکه نهضت تجدّد خواهی ایران از زمان فتحعلی شاه تا دوران مشروطیت مجموعه‌ای از همه عوامل یاد شده در بالا می‌باشد.

۱- اصلاح طلبان ایران در رژیم دولتی

عباس میرزا نایب السلطنه

از نخستین افرادی که در زمینه تجدّد ایران از او نام برده می‌شود عباس میرزا نایب السلطنه فتحعلی شاه است که از سن شانزده سالگی فرماندهی دو جنگ مهم را با روسیه در سال‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ بر عهده گرفت. طبعاً ارتش قرون وسطایی ایران که مرکب از تعدادی افراد ایلداتی و قبیله‌ای بود تاب برابری با قوای روسیه، که در جنگ با ناپلئون آزمون کافی جنگی دیده و مجهز به سلاح‌های مدرن آن زمان بودند، نداشت و ایران شکست فاجعه‌باری خورد. عباس میرزا علاج کار ایران را اصلاح وضع قشون ایران، آوردن تعلیمات جدید در مدارس و اصلاح وضع اداری می‌دانست. ولی او با پدری سر و کار داشت که به زن و جواهرات بیشتر از اوضاع مملکتش علاقه‌مند بود، و نیز با رقابت درباریانی فاسد و قریب شصت برادر روبرو بود که هر کدام او را خار چشم خود می‌دیدند. اما موفق به اعزام دو گروه کوچک دانشجوی ایرانی به انگلیس شد. نخستین گروه مرکب از دو نفر بود که به همراهی سر هارفورد جونز سفیر انگلیس که به لندن باز می‌گشت برای تحصیلات به آن کشور اعزام شدند. (۱۸۱۱) (۱۲) در سال ۱۸۱۵ دومین گروه دانشجویان ایرانی به انگلستان اعزام شدند که مرکب از ۵ نفر بودند. (۱۳) اینان تحت سرپرستی کلنل دارسی قرار گرفتند. ولی او توجه چندانی به مشکلات گوناگون این گروه در محیطی نامأنوس و غریب نداشت. خوشبختانه سرجان ملکوم (نویسنده کتاب تاریخ ایران *History of Persia, 1815*) به کمک آنها آمد و در تمام مدت به سرپرستی و مراقبت از تحصیلشان پرداخت. میرزا صالح بعدها در کتاب خاطرات خود شرح جالبی از این اقامت نگاشت. (۱۴) بازگشت این گروه در سال ۱۸۱۹ به تبریز که ولیعهد نشین و مقرّ عباس میرزا بود موجب تحوّل و نهضتی در وضع اطرافیان ولیعهد شد. ولی نتیجه‌ای که عباس میرزا آرزو داشت حاصل نیامد و آنچه ایشان برای ایران به ارمغان آورده بودند چون قطره در دریا ناپدید گردید. (۱۵) شوق عباس میرزا به ایجاد اصلاحات آنچنان بود که در زمانی که گروه‌های بزرگ اروپاییان عازم مهاجرت به امریکا بودند در روزنامه‌های فرنگ اعلاناتی منتشر کرد و از مهاجرین اروپایی تقاضا نمود که به ایران بیایند و در مراغه سکنی بگزینند و به کار و آبادانی بپردازند. میرزا صالح شرح مفصلی از آنچه می‌توانست این اقدام را موفق سازد در کتاب خود آورده است. (۱۶) عباس میرزا در سال ۱۸۳۳ در جوانی به خاطر ابتلا به مرض سل

در گذشت.

از دانشجویانی که به انگلیس اعزام شدند دو نفر از اهمیت بیشتری برخوردارند. یکی میرزا جعفر که شیمی خواند و بعدها با لقب میرزا جعفر خان مشیرالدوله به مقامات دولتی رسید و دیگر میرزا صالح که در اکسفورد زبان‌های انگلیسی، لاتین و فرانسه را به خوبی آموخت و سوای آن فن چاپ را با خود به ایران آورد و به دستور عباس میرزا چاپخانه‌ای در تبریز احداث کرد. وی همانطور که گفتیم خاطراتی از خود باقی گذارده که بر اساس آن می‌توانیم به روشنفکری و اندیشه‌ی باز او پی ببریم. انگلیس را "ولایت آزادی" می‌نامد و از مجلس عوام به مجلس عام و یا خانه وکیل رعایا نام می‌برد و مجلس لردان را "خانه خوانین" می‌نامد. آنچه در خاطراتش حائز اهمیت است صراحت لهجه او در محکوم ساختن ملأهاست که با هر اصلاحی مخالفت می‌کنند. وی با ملاحظه قدرت ملأها در شکست نخستین نهضت اصلاحی ترکیه به نام "نظام جدید" در ۱۸۰۷ و برکناری سلطان سلیم سوم در ترکیه که ملأیان اصلاحاتش را ضد اسلامی می‌دانستند، نوشت:

«فی الحقیقه هر وقت به نظر دقت ملاحظه کنیم مادامی که سلسله علیّه ملأها خود را مدخل به دولت عثمانی نمایند هرگز دولت مزبور ترقی نخواهد کرد. سلطان سلیم را اراده این که نظام فرنگستان را در اسلامبول آورد. ملأها از راه حماقت نظام را خلاف شرع دانسته از راه غرض او را منع نموده و ایضاً سلطان مذکور می‌خواست علوم فرنگستان را در اسلامبول آورد، از راه حسد او را مانع شده نگذاشتند که جمعی از جاده نادانی و حماقت بیرون آیند. فی الواقع هر دولتی که ملأها خود را مدخل آن نموده بنا را به حيله بازی گذارد، هرگز آن دولت و آن ولایت ترقی نخواهد کرد...» (۱۷)

جالب اینجاست که عباس میرزا از چنین مردی خواست تا اطفال رجال تبریز را علوم و زبان‌های اروپائی بیاموزد و می‌توان امیدوار بود که وی آن اطفال را نیز زیر نفوذ افکار اصلاحی خود داشته است.

شکست‌های پیاپی ایران از قوای روس و از دست دادن مناطق وسیع ایران مردم کشور را دچار روحیه ترس و انزجار از خارجیان نمود و تا سال‌ها اندیشه اعزام دانشجو به خارج به کنار نهاده شد.

فتحعلی شاه سخت پای بند مذهب و شعائر دینی بود و به کار اصلاحات اعتنائی نداشت. پس از او نوه‌اش محمد شاه در سال ۱۸۳۴ به سلطنت رسید. از اقدامات او

کوششی در سلطهٔ مجدد ایران بر هرات بود که تا حدی بتواند شکست جنگهای با روسیه را جبران نماید. اما این اقدام دولت ایران با عکس العمل مخالفت آمیز انگلیس که مایل نبود ایران و به دنبال آن شاید روسیه جای پای در جنوب هندوکش پیدا نمایند رویرو شد. در زمان محمد شاه و به فرمان او، در سال ۱۸۴۵ پنج دانشجو به فرانسه اعزام شدند که در علوم نظامی، اکتشاف معدن و پزشکی تحصیل نمایند. (۱۸) کنت دو گوینو که کتاب ادیان و فلسفهٔ آسیای مرکزی را نوشته و بخش بزرگی از آن را به دیانت حضرت باب اختصاص داده است از یکی از این دانشجویان بنام حسین قلی آقا نام می‌برد که احساسات شدید ضد اسلامی داشته و معتقد بوده است که جامعهٔ جدید ایران باید بر اساس فرهنگ پیش از اسلام باز سازی شود. (۱۹)

از آن به بعد فرستادن دانشجویان ایرانی به روسیه و اروپا وارد مرحلهٔ تازه‌تری شد. ناصرالدین شاه نیز گروه‌هایی را برای تحصیل به خارج فرستاد. ولی این نکته را باید در نظر گرفت که از سال ۱۸۱۱ که عباس میرزا نخستین دانشجویان را به فرنگ فرستاد تا سال ۱۸۵۳ که دارالفنون افتتاح شد و چند تنی برای آموختن علوم و تدریس آن در دارالفنون به اروپا رفتند جمعاً فقط ۲۹ نفر به خارج اعزام شدند که آن هم بیشتر فرزندان رجال بودند. (۲۰)

میرزا تقی خان امیر کبیر

پس از مرگ محمد شاه در سال ۱۸۴۸، ولیعهد او ناصرالدین شاه در سن شانزده سالگی به سلطنت نشست و بلافاصله میرزا تقی خان فراهانی را با لقب امیر کبیر عهده دار امور کشور نمود. امیر کبیر به اعتقاد بسیاری از مورخین دورهٔ قاجار از برجسته‌ترین شخصیت‌های سیاسی ایران در قرون اخیر است. وی پسر آشپز قائم مقام، وزیر اعظم عباس میرزا بود و در جوانی وارد امور اداری شد و دو سفر برای ماموریت‌های اداری به روسیه و ترکیهٔ عثمانی داشت که در سفر اخیر چهار سال در آن کشور ماند. امیر کبیر اقداماتی را آغاز نهاد که هدف آن اصلاح امور نظام، بسط قدرت حکومت مرکزی در سراسر کشور، مبارزه با فساد مالی و اداری، از بین بردن قدرت‌های محلی و عشایری و ایجاد آرامش در کشور بود. وی دانشجویانی به روسیه و عثمانی برای آموختن صنایع گوناگون فرستاد و کسانی را که صنایع کوچک تأسیس می‌کردند تشویق می‌نمود. اصلاحات مالیاتی و پستی و گمرکی بخشی دیگر از ده‌ها زمینهٔ خدمت او به ایران است. صدها نامه از او خطاب به ناصرالدین شاه به جای مانده که نشان استقلال فکری او، ابتکارش در امور و البته نمودار مشکلات کوه آسایی بوده که با آن دست و پنجه نرم

می‌نموده. امیر کبیر با پادشاهی سروکار داشت که از استقلال رأی و شخصیت بی بهره بود و عمیقاً زیر نفوذ مادرش مهدعلیا و علمای عصر و دیگر رجال فاسد قاجار قرار داشت.

صدارت امیرکبیر فقط سه سال به طول انجامید و سرانجام با تحریکات درباریان، ملأها، و نیز دسیسه عوامل خارجی که همگی منافعشان را از اصلاحات او در خطر می‌دیدند به دستور ناصرالدین شاه برکنار شد و در فین کاشان به قتل آمد. (۲۱)

اصلاحات به دست ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه از سواد و اشتیاق به خواندن و حتی آموختن فرانسه عاری نبود. ولی در تمام عمر کوشش او در آموختن زبان فرانسه به طوری که مسلط به آن باشد به جایی نرسید. از همان زمان که در تبریز به عنوان نایب السلطنه می‌زیست کتاب‌هایی برایش تدوین یا ترجمه می‌شد از جمله عهدنامه منسوب به حضرت علی، یا به عبارت دیگر نامه منسوب به ایشان به مالک اشتر که ظاهراً یک اثر شیعی است و در زمان سلطنت آل بویه در ایران نوشته شده. در این اثر خصائص یک فرمانروای خوب و عادل ذکر گردیده، و تقریباً جزئیات وظایف پادشاه را بر شمرده است. به نظر دکتر عباس امانت خواندن این عهد نامه تأثیر فراوانی بر ساختار شخصیتی ناصرالدین شاه و رفتار او به عنوان پادشاه داشته که تا آخر عمر هم که با اروپا و ترقیات جهان آشنائی بیشتری پیدا کرد، در ضمیر او نمایان بوده است. (۲۲) تبریز در زمانی که او به عنوان ولی عهد در آن شهر اقامت داشت شهری آباد و تقریباً بین‌المللی بود و جامعه‌های ارمنی و یونانی و تجار اروپائی در آن زندگی می‌کردند. شهر قریب شانزده چاپخانه داشت که مرتب در حال نشر کتب کلاسیک ادبی و غیره بودند. از آثاری که منتشر می‌شد و مورد علاقه ولی عهد بود، کتاب‌های مربوط به تاریخ و جغرافیای ممالک اروپا را می‌توان نام برد. هم چنین تاجری انگلیسی به نام برجیس در تبریز عهده‌دار ترجمه روزنامه‌های انگلیسی به فارسی برای ناصرالدین میرزا بود. همین شخص در ابتدای سلطنت او از طرف امیر کبیر به سمت دیلماج (مترجم) رسمی انتخاب شد. ناصرالدین شاه به سفرنامه‌هایی که ایرانیان از سفر خود به اروپا نوشته بودند نیز علاقمند بود و آنها را در کتابخانه خود داشت و بسیاری کتاب‌ها و داستان‌های اروپایی را خود امر به ترجمه می‌داد که اغلب آنها به صورت دست نویس در کتابخانه سلطنتی باقی ماند و هرگز به چاپ نرسید. (۲۳)

پس از مرگ امیرکبیر صدارت به میرزا آقاخان نوری رسید و وی مدت هفت سال

صدر اعظم بود. برخی از مورخین مثل آدمیت او را مردی خائن و فاسد می‌دانند که همت را در خنثی کردن اصلاحات امیر کبیر گذاشت و با هر اصلاح جدیدی مخالفت کرد. برخی نیز مانند امانت در کتاب "قبله عالم" عقیده دارند که وی مردی سیاستمدار و هوشیار بود و می‌خواست قدرت مقام صدارت را در مقابل شاه حفظ کند. (۲۴) در همان دوران کوشش مجدد ناصرالدین شاه برای باز پس گرفتن هرات بار دیگر با تهدید ایران از سوی انگلیس و آمدن کشتی‌های جنگی آن کشور به خلیج فارس با شکست روبرو شد. با این شکست نفوذ انگلیس‌ها افزونی گرفت و رفتار سفیر انگلیس در مقابل شاه و وزیرش تحقیرآمیز تر شد. دکتر عباس امانت شرحی در این مورد می‌نویسد و اضافه می‌کند انگلیس‌ها ایلات و عشایر را علیه دولت مرکزی تحریک می‌کردند و هر کجا نیاز داشتند از مجتهدین می‌خواستند که فتوایی در آن زمینه صادر نمایند. (۲۵) نوری با تحریکات درباریان و ملایان و مخصوصاً مادر شاه که از شایعه موافقت او با بایان استفاده کرد در سال ۱۸۵۸م. / ۱۲۷۵ ه.ق. از شغل خود برکنار شد و ناصرالدین شاه خود کوشش به ایجاد اصلاحاتی نمود.

از جمله اینکه در این زمان چند رساله در مورد اصلاحات سیاسی و حکومت نوشته شد، نخستین طرح قانون اساسی ایران به ضمیمه یک سلسله قوانین اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به شاه عرضه گردید، شورای دولتی به وجود آمد که بعداً نام "مصلحت خانه عامه" گرفت. این شورا چیزی معادل هیئت دولت بود بدون آنکه صدر اعظمی زمام امور را در دست داشته باشد. نخستین جمعیت سیاسی جدید به نام "مجمع فراموشخانه" تأسیس یافت، قانون دیوانخانه عدلیه اصلاح گردید، تلگراف با سرعتی بیش از گذشته به ولایات کشیده شد. ترجمه چند اثر دکارت منتشر شد و مندرجات روزنامه رسمی متنوع تر شده ترقی کرد. (۲۶) اما در عمل هیچ یک از سازمان‌هایی که به هدف ایجاد اصلاحات بوجود آمده بود نتوانست کاری از پیش ببرد. هیچکدام نظامنامه و اساسنامه معینی نداشت، اعضایش همان درباریان قدیمی بودند که جز بله قربان گفتن کاری از دستشان بر نمی‌آمد. انجمن سیاسی "فراموشخانه" نیز که به کوشش میرزا ملکم خان ایجاد شد با مخالفت شدید علما و حتی دولت‌های روس و انگلیس مواجه گردید و ناصرالدین شاه پس از چندی امر به تعطیل آن داد و حتی در پی قتل مؤسسين آن بود که از جمله میرزا یعقوب پدر ملکم خان معروف و خود او به همین خاطر از ایران فرار کردند.

در این موقع بحران بزرگ دیگری بوجود آمد و آن قحطی نان در طهران بود. باید

در نظر داشت که به تدریج قیافه شهرهای بزرگ ایران تغییر می‌کرد. جمعیت ایران در طول قرن ۱۹ به دو برابر رسید و از ۵ الی ۶ میلیون نفر در آغاز قرن به حدود ۱۰ میلیون در پایان آن افزایش یافت. جمعیت طهران از ۵۰۰۰۰ نفر در ابتدای قرن به ۱۵۰۰۰۰ نفر افزایش یافت هم چنین جمعیت شهرهای تبریز و اصفهان نیز رشد کرد. این جمعیت زیاد طبعاً خدمات بیشتری را که لازمه شهرنشینی است، طلب می‌کرد که عدم دسترسی به آن به نارضایتی و در نتیجه ناراحتی و آشوب تبدیل می‌شد. در دهه ۱۸۷۰-۱۸۶۰ هر دو سال یک بار قحطی رخ می‌داد. در قحطی بزرگی که به خاطر بیش از یک سال و نیم عدم بارندگی در سال ۱۸۷۱-۱۸۷۰ رخ داد و به شورش بزرگی انجامید قریب صد هزار نفر در طهران و قریب یک میلیون نفر در سطح ایران از گرسنگی و مرض مردند. قحطی نان طهران به شورش بزرگی انجامید که شاه مجبور شد کلاتر طهران را اعدام کرده و با پوشیدن لباس غضب چندین نفر دیگر را تنبیه کند. ولی تنبیه ایشان مشکل نان را حل نکرد. و این در حالی بود که مجتهدین بزرگ هر یک در انبارهای خود صدها تن غله احتکار نموده بودند و به قیمت گران به خواستاران می‌فروختند. "در سال قحطی معروف اصفهان آقا نجفی به طلب علم دستور داد که محمد جعفر رئیس بلدیة اصفهان را به گناه اینکه گفته بود مردم از گرسنگی می‌میرند و آقای حاجت الاسلام آقا نجفی هزارها خروار گندم در انبارهای خود جمع کرده است، از عمارت بلدیة سر و پا برهنه بیرون بکشند و به فجیع ترین وضعی به قتل برسانند و بدنش را برای عبرت دیگران به درختی بیاویزند." (۲۷) بالاخره حکومت با خشونت و عزل و نصب‌هایی که نمود غوغا را خاموش کرد. این شورش بهانه به دست مخالفین اصلاحات داد که به او بقبولانند مشکلات پیش آمده ناشی از اقدامات عجولانه برای اصلاح طلبی است. ولی شاه به وضوح و روشنی می‌دانست که برای مقابله و جلوگیری از تجدید واقعه قحطی نان و یا بحران‌های مشابه آن کشور نیاز به اصلاحات دارد. اما اصلاحاتی که مانع قدرت بی حد و حساب او و خانواده‌اش نگردد زیرا نیک دریافته بود که اصلاحات می‌تواند مقدمه سقوط سلطنت هم باشد و یا به محدود ساختن قدرت او و خانواده‌اش منجر شود. در این مرحله بود که دوره جدیدی از اصلاحات که آن را اصلاحات عصر سپهسالاری می‌نامند، آغاز شد.

میرزا حسین خان مشیرالدوله

میرزا حسین خان (متولد ۱۸۲۴ م.) در فرانسه تحصیل نموده بود و از ۲۳ سالگی به

مدت سه سال عضو هیئت سیاسی ایران در هند بود. پس از آن به روسیه فرستاده شد و سه سال نیز در سفارت ایران در آن کشور خدمت کرد. در سال ۱۸۵۸ وزیر مختار ایران در عثمانی شد و سال‌ها در آن سمت ماند. در سال ۱۸۷۰ وقتی که ناصرالدین شاه برای زیارت به کربلا و نجف رفته بود به مشیرالدوله دستور داد که در عراق به او ملحق گردد. در این سفر شاه او را به طهران فرا خواند. مشیرالدوله ابتدا به سمت وزیر عدلیه منصوب شد. یکسال بعد به وزارت جنگ رسید و لقب سپهسالار اعظم گرفت. پس از چهل و هفت روز سمت صدارت یافت و این شغل را به مدت دو سال یعنی تا سال ۱۸۷۳ بر عهده داشت. پس از خلع از مقام صدارت نیز تا هشت سال به تناوب مشاغلی مثل وزیر امور خارجه، جنگ و نیز حکومت خراسان را بر عهده داشت و در سال ۱۸۸۱ درگذشت. (۲۸)

مشیرالدوله به خاطر سال‌ها اقامت در خارج از ایران با افکار نو و نهضت‌های تجدّدخواهی به خوبی آشنا بود. گزارش‌هایی که از زمان اقامت در استانبول خود به دربار می‌فرستاد هر یک نمونه‌ای از افکار اصلاح طلبانه اوست که در آنها از گسترش غربگرایی در عثمانی، اهمیت تشکیل پارلمان، اصلاحات قضایی و دادن امنیت اجتماعی و قضایی به آحاد مردم و امثال آن سخن می‌گفت و از شاه و دولتیان می‌خواست که آن گزارش‌ها را بخوانند و به آن عمل کنند. ولی در میان دولتمردان ایران گوش شنوایی یافت نمی‌شد و گزارش‌ها طبق معمول بایگانی می‌گردید.

مشیرالدوله چه در زمان وزارت عدلیه و وزارت جنگ و چه در دوران صدارتش به چندین اقدام اصلاحی دست زد از جمله این اقدامات ایجاد سازمانی به نام "دربار اعظم"، مشابه هیئت دولت امروزی بود. امور دولت به نه وزارتخانه تقسیم می‌شد و هر یک وزیری داشت که مسئول امور وزارتخانه و نیز مسئول در مقابل شاه بود. اما این تشکیلات همانطور که از آغاز پیش‌بینی می‌شد ناپایدار بود و پس از شش ماه منحل گردید. (۲۹) یکی دیگر از اقدامات مشیرالدوله تشویق شاه به سفر اروپا بود به آن امید که دیدار شاه از فرنگ موجب آشنائی وی با تحولات و پیشرفتهای دنیای غرب گردد و در بهبود زندگانی مردم ایران مؤثر واقع شود. این سفرها با مقاومت محافظه کاران و ملأها روبرو می‌شد. ناصرالدین شاه سه سفر به اروپا رفت و سفرنامه‌هایی برجای گذارده که نمودار تأثیرات این سفرها بر شاه می‌باشد. مورخین در مورد فایده این سفرها نظریات متفاوت دارند. برخی آن را تحمیلی بیهوده بر بودجه کشور و ازدیاد قروض خارجی می‌دانند و برخی معتقدند که دراز مدت این سفرها موجب توجه

مردم ایران به مغرب زمین شد و مخصوصاً در زمینهٔ ازدیاد تجارت و داد و ستد بین ایران و اروپا مؤثر واقع گردید. سومین سفر مقارن با دادن امتیازاتی عظیم به بارون جولوس دو رویتر گردید که به تشویق مشیرالدوله به عمل آمد و مداخلی برای شاه و مشیرالدوله نیز داشت. به موجب این قرارداد دولت ایران امتیاز ایجاد بانک، تأسیس راه آهن سراسری، و کاوش معادن را در اختیار جولوس دو رویتر قرار می‌داد. این قرارداد با مخالفت قشری از جامعه شامل روحانیون و محافظه کاران روبرو شد. دولت روسیه نیز سخت با این امتیازات مخالف بود. علماً تحریک به مخالفت شدند و اینطور شایع کردند که خط راه آهن قرار است از میان اماکن مقدسه اسلامی گذشته و آنها را ویران نماید. پس از بازگشت از سفر اروپا شاه با بی میلی قرارداد را لغو و مشیرالدوله را از صدارت برکنار ساخت و از بحرانی بزرگ که حکومتش را تهدید می‌کرد با مشکلات فراوان رهایی یافت. آنچه مشیرالدوله انجام داد به مانند اصلاحات امیرکبیر اگر چه در کوتاه مدت انجام گرفت و هیچ کدام ادامه نیافت ولی همان اصلاحات کافی بود که تا چند دهه بر چرخ تشکیلات اداری ایران تأثیر بگذارد. (۳۰) پس از عزل مشیرالدوله از صدارت ناصرالدین شاه ابتدا به او سمت وزارت داد، ولی به تدریج او را از همهٔ مشاغل محروم نمود و خواهش او را برای سفر به خارج رد کرد و به حکومت قزوین که شغل بسیار کم اهمیتی بود گماردش. شاه نگران بود که مشیرالدوله علیه او دست به توطئه بزند. مشیرالدوله نیز از جان خود بیم داشت و می‌ترسید به سرنوشت امیرکبیر دچار شود. آنچه دربارهٔ ناصرالدین شاه گفته و در خاطرات عباس میرزا ملک آرا آمده در ضمن نشانی از شخصیت شاه ایران است: "... يك حرف راست نمی‌گوید و با هیچ کس خوب نیست ... غالب میلش به اشخاص رذل و سفله و نانجیب است. از آدم معقول بدش می‌آید، هیچ کاری را منظم نمی‌خواهد مگر قورق شکارگاه و امر خوراک خودش را که کباب را خوب بپزند و نارنگی و پرتغال حاضر باشد... و آخر الامر من و هر کس را که قاعده دان باشد خواهد کشت، تمام و کالمعدوم خواهد نمود." (۳۱)

در دههٔ پایانی سلطنت ناصرالدین شاه قدرت کامل در دست امین‌السلطان صدر اعظم زیرک و سیاست باز او بود. امین‌السلطان فرزند پیشخدمت مخصوص شاه بود. در بیست و پنج سالگی وزیر دربار شد و در سال ۱۸۸۶ به سمت صدر اعظم ایران برگزیده شد. ترقی او نه تنها به خاطر قابلیت‌هایش بلکه بیشتر بخاطر پشتیبانی زنان حرم، ابتدا امینه اقدس و پس از مرگ او خانم باشی بود. زن نوجوان شاه که هوسهای بچه‌گانه‌اش را به شوهر شصت و سه ساله تحمیل می‌نمود. امین‌السلطان اغلب مناصب مهم و

حساس را به بستگان و نزدیکان خود داد و خود را به صورت جزئی جدا ناپذیر از سلطنت جلوه گر ساخت. از رشوه‌ها و درآمدهای کلانی که از امور داشت سهمی به شاه می‌داد و در سیاست خارجی به مذاکره و بازبهای سیاسی بین دو رقیب روس و انگلیس پرداخت. در راضی نگاه داشتن همه قدرتهای کشور و بندبازی ماهرانه در عرصه سیاسی استاد بود. (۳۲) ظاهراً گوشه چشمی هم به امر بهائی داشته است.

پس از لغو قرارداد رویترو واقعه دومی که شکست فراوان برای رژیم به دنبال آورد قرار داد تنباکو بود که به موجب آن امتیاز خرید و فروش و صادرات و تولید و تنظیم میزان محصول تنباکو به شرکتی انگلیسی داده شد. وزیر کابینه انگلیس سر هنری دروموند وولف Sir Henry Drummond Wolf این امتیاز را مکمل امتیازنامه تأسیس بانک شاهی انگلیس در ایران می‌دانست و امیدوار بود تجارت ایران با انگلستان بدینوسیله افزایش یابد. شاه و صدر اعظم او امین‌السلطان نیز از این امتیازنامه درآمدهای کلان نصیبشان می‌شد. مخالفت همگانی را با این امتیازنامه می‌توان به آسانی حدس زد. اصناف و گروه‌های مختلفی از مردم که به نحوی زندگانشان با تولید و فروش تنباکو ارتباط داشت از کشاورزان تنباکو، بازرگانان و عاملان فروش در شهرها به مخالفت با این قرار داد برخاستند. علما که حدس می‌زدند آمدن خارجیان و متخصصان انگلیسی موجب تماس مردم شهرها و روستاها با ایشان، و شاید سبب روگردانیشان از دین شود، به مخالفت قیام کردند و این اعتقاد را در مردم برانگیختند که شاه و دولت، ایران را به خارجیان فروخته‌اند. دولت روسیه نیز که از نفوذ انگلیس در ایران هراس داشت تمام عوامل خود را برای مخالفت با این قرارداد به کار گرفت. روزنامه قانون در لندن و روزنامه اختر در استانبول مقالاتی بر ضد قرار داد نوشتند و سید جمال الدین اسدآبادی اقداماتی در مخالفت با قرارداد تنباکو آغاز نمود و نامه‌ای به میرزا حسن شیرازی رهبر شیعیان در سامره نوشت که ظاهراً این نامه نمی‌توانسته در مخالفت شیرازی با قرار داد و صدور فتوای معروف او در دسامبر سال ۱۸۹۱ مبنی بر تحریم مصرف تنباکو بی تأثیر بوده باشد. (۳۳) دامنه اعتراضات به شهرهای دیگر ایران نیز کشیده شد و تحریم مصرف تنباکو بلافاصله در سراسر ایران به اجرا در آمد. شاه و امین‌السلطان لاجرم وادار به لغو قرارداد شدند و دولت برای پرداخت خسارت به کمپانی انگلیسی ناچار به تحصیل قرضی از بانک شاهی شد. شکست بزرگی که نصیب شاه و اقدامات او گردید بیش از هر چیز بر شخصیت و رفتار بعدی او تأثیر گذارد.

نهیض تنباکو و اعتراضات گسترده مردم، که برخی آن را مقدمه انقلاب مشروطیت

ایران دانسته‌اند از چند جهت قابل مطالعه و توجه است. در این نهضت گسترده برای نخستین بار قشرهای گوناگون مردم ایران از کشاورزان، تجار، علما و مردم شهرها بر ضدّ يك هدف واحد با یکدیگر متحد گردیدند. روشنفکران ایران متوجه قدرت علما و طبقه تجار شدند و چنانکه بعداً در نهضت مشروطیت خواهیم دید از پشتیبانی آن دو گروه بهره بسیار گرفتند. در این نهضت برای نخستین بار اوراق چاپ ژلاتینی، شب‌نامه، پلاکات به کار گرفته شد و از تلگراف برای هماهنگ کردن مخالفت‌ها در شهرهای مختلف استفاده گردید. تا پیش از این نهضت معمولاً اصلاحات از بالا یعنی از دربار شروع می‌شد ولی از ۱۸۹۰ به بعد مردم و نهضت‌های مردمی بود که خواستار اصلاحات شد، و کوشش روشنفکران ایران برای بیان خواسته‌های خویش افزونی گرفت. پیش از ۱۸۹۰ اصلاح طلبان ایران به انگلستان به عنوان دوست و پشتیبان توسعه نگاه می‌کردند ولی پس از این تاریخ نهضت اصلاحات بیشتر متکی بر ریشه‌های ملی و فرهنگی شد و بطور روشن ضدّ خارجی گردید. هم‌چنین پس از این نهضت است که می‌بینیم حمله به شخص شاه شدّت می‌یابد و دستگاه سلطنت زیر انتقادهای شدید مردم و اصلاح طلبان قرار می‌گیرد. (۳۴)

پروفسور لمبتون نهضت تنباکو را در آغاز شکل‌گیری عقاید عمومی در ایران مؤثر می‌داند و می‌نویسد با این نهضت "طبقه متوسطه شروع به توسعه کرد... طبقه‌ای که می‌خواست در جریان امور باشد، و در مسائلی که با زندگانی مادی مردم سروکار داشت مورد مشورت قرار گیرد." (۳۵)

از این دوره به بعد شاهد از هم پاشیدگی امور دربار ناصرالدین‌شاه و از دست رفتن قدرت دولت مرکزی هستیم. شاه بکلی علاقه خود را نسبت به اصلاحات از دست داد و به حرم خود و تفریحات دیگر که بزرگترینش شکار بود پناه برد. تعداد زنان حرم هر روز افزونی می‌گرفت و با هر سفر دختر خردسال کشاورزی و یا باغبانی به مجموعه زنان او اضافه می‌شد به طوری که تعداد زنانش به ۲۰۰ رسید که هر کدام دارای خدم و حشم و مقرری بودند و وسیله‌ای برای ثروتمند شدن بستگانشان به شمار می‌رفتند. یکی از کارهای عجیب شاه علاقه‌اش به پسرهای جوان و دادن امتیازات کلان به آنها بود. مشهورترین ایشان عزیز السلطان یا ملیجک نام داشت که برادر زاده امینه اقدس یکی از زنان پست تبار شاه بود. شاه با این پسر وقتی هنوز شیرخوار بود آشنا شد و علاقه‌اش به او چنان بود که در سنّ هشت سالگی او را به سرداری لشکر برگزید و در نه سالگی بزرگترین لقب ارتش ایران یعنی امیرتومانی را به او داد. ملیجک مانند شاه دارای دربار و

فراشان بود. لباس امیرتومانی می پوشید و امر و نهی او مانند اوامر شاه تلقی می گشت. در کودکی آنچنان رفتار وقیحی از او در حرم شاه مشاهده شد که به ناچار او را از رفتن به حرم ممنوع ساختند. در سفر رسمی او به خراسان شاه یکی از شاهزادگان قاجار را همراهش فرستاد و لشکری با گروهی که وظیفه شان گفتن دور باش کور باش و کتک زدن مردم برای دورساختنشان از مسیر راه بود او را همراهی می کرد. از امثال ملیجک که سمت های درباری مهم یافتند چندین نفر را می توان نام برد.

از همین زمان فروختن مدال و لقب و درجات ارتشی و بخشیدن املاک دولتی در مقابل رشوه به شاه افزونی گرفت و شاه برای ضبط اموال مردم مخصوصاً کسانی که پس از مرگ ثروتی برای خانواده خود باقی می گذاشتند، حریص تر گشت. لشکر ایران بخاطر نپرداختن حقوق و نداشتن اسلحه و تمرین بکلی بی فایده شده بود. در عین حال دولت برای جلوگیری از نارضایتی عمومی مقرری های کلان برای علما معین می کرد که ایشان مردم را ساکت نگاه دارند. امین السُلطان نخست وزیر برای کسب درآمد کشور شروع به فروش املاک خالصه نمود ولی آن املاک را بیشتر به برادر خود امین الملک و کسان دیگری مثل ملیجک و عمه او امین اقدس می فروخت آن هم به قیمت هایی بسیار نازل. بطور خلاصه رشته امور بکلی از دست رفته بود، کشور در آتش ناامنی می سوخت. در شهر شیراز لوطی ها اختیار امور را در دست داشتند و به چپاول مشغول بودند. ایلات بختیاری و عرب فارس و دیگر نقاط که مدتی ساکت بودند به راهزنی در شهرهای اطراف پرداختند. حکام محلی نیز بکلی قدرت خود را دست داده بودند. در چندین شهر از جمله استرآباد و همدان مردم سر به شورش برداشتند و قوای دولتی از برابرشان فراری گشتند. در اصفهان ظل السُلطان و آقا نجفی به یاری هم به احتکار گندم پرداختند. قیمت گندم به سه برابر رسید و نوعی قحطی ایجاد شد. مردم سر به شورش برداشتند، دهات شاهزاده را غارت کردند و بخشی از انبار گندم احتکار شده او را به آتش کشیدند. در تبریز شورش مشابهی که باز بخاطر احتکار گندم توسط علما و رجال نزدیک به ولی عهد پیش آمده بود موجب سرکشی مردم و فرار اطرافیان ولی عهد مظفرالدین میرزا شد. اما هیچکدام از این ناآرامی ها آنچنان قوی و ریشه دار نبود که بتواند اساس حکومت و سلطنت را تهدید نماید.

در همین احوال علما در همه جا عنوان رهبری مردم را به عنوان حامیان ایشان در مقابل دولت بر عهده گرفتند. در برخی شهرها دولت با فرستادن قوا، روحانی مخالف را تبعید می کرد ولی در بیشتر موارد با دادن شهریه و پول نقد ایشان را ساکت می ساخت.

خلاصه آنکه ناصرالدین شاه سر خورده از اوضاع کشور و مایوس از هر اصلاحی به جلد یک حاکم مستبد فرو رفت به هیچ وجه حاضر نبود خود را با مسائل کشور آشنا سازد. بر عکس می‌کوشید با اعمال سانسور شدید و سختگیری‌های مختلف جنبش‌های اصلاحی را که خواه ناخواه در کشور سر بر آورده بود، خاموش نماید. در همین احوال جشنهای بزرگی برای بزرگداشت پنجاهمین سال سلطنت شاه تدارک دیده می‌شد ولی تقدیر این بود که در آستانه جشن‌ها در حرم حضرت عبدالعظیم در شهر ری به دست میرزا رضا کرمانی از پیروان سید جمال الدین افغانی از پا در آید. (۳۶)

۲- اصلاح طلبان ایران خارج از رژیم دولتی

در سال‌های پایانی قرن نوزدهم جمعی از روشنفکران ایران با انتشار رساله‌ها، شب‌نامه‌ها و روزنامه‌ها به انتقاد از رژیم و بیان نظریات خود برای اصلاح کشور پرداختند. از برجسته‌ترین ایشان می‌توان افراد زیر را نام برد.

میرزا فتحعلی آخوند زاده

آخوند زاده (۷۸-۱۸۱۲م.) در اصل از خانواده‌ای ایرانی بود ولی در آن سوی ارس در شهر نخا که در سال ۱۸۲۸ به تصرف روسیه درآمد، متولد شد. در همان نوجوانی زیر نفوذ فکری یکی از معلمینش به نام میرزا شفیق واعظ قرار گرفت، از اعتقادات اسلامی برید و شدیداً متمایل به تفکرات بی دینی شد. وی شاید از نخستین کسانی باشد که در قرن نوزدهم به صراحت و جسارت به ستیز و مبارزه با اسلام پرداخت و آن دین را مسبب عقب ماندگی ملل مسلمان دانست. آخوندزاده زبان روسی را به کمال آموخت و در شهر تفلیس که بیشتر عمر خود را در آنجا سپری کرد، مترجم رسمی کمیسر عالی روس در ناحیه قفقاز گردید. آخوندزاده با نوشتن چندین نمایشنامه به زبان ساده ترکی کوشش در خرافات زدایی، روشنگرایی و مبارزه با موهومات جاری در میان مردم نمود. وی مترجمی بنام میرزا جعفر قراجه داغی برای برگرداندن نمایشنامه‌هایش به زبان فارسی یافت و نشر نمایشنامه‌هایش در بین روشنفکران ایران تأثیر گذار بود. اثر مهم دیگرش مکاتباتی خیالی بین دو شاهزاده یکی هندی به نام کمال الدوله و دیگری ایرانی به نام جمال الدوله است. این اثر شامل حملات شدید به اسلام و عادات و رسوم اسلامی رایج در بین مسلمانان است. چون از خطر این کار آگاه بود اعلام داشت که وی نویسنده این مکتوبات نیست بلکه فقط آنها را از فارسی به ترکی برگردانده است. آخوند

زاده هم چنین معتقد به تصحیح و اصلاح الفبای فارسی بود و شیوه‌ای نو برای از بین بردن مشکلات خط ابداع کرد ولی این کار او به جایی نرسید و علاقه‌مندان پیدا نکرد. وی از دوستان و ارادتمندان ملکم خان بود و ارادت را به جایی رساند که ملکم را "روح القدس" نامید.

میرزا ملکم خان

ملکم خان (۱۹۰۸-۱۸۳۳) و نوشته‌های اجتماعی و سیاسی او در تاریخ نهضت اصلاحات ایران با اهمیت تلقی گردیده است. ملکم فرزند یکی از ارامنه جلفا بود. در ده سالگی پدرش او را برای تحصیلات عمومی و صنعتی به فرانسه فرستاد. در سال ۱۸۵۱ به ایران بازگشت، دین اسلام اختیار کرد و وارد دستگاه دولت شد. در ۱۸۵۲ جزء معلمین دارالفنون در آمد و در سال ۱۸۵۷ عضو سفارت ایران در پاریس شد. دو سال بعد نخستین سازمان فراموشخانه را در ایران تأسیس نمود که جمعی از رجال از جمله ناصرالدین شاه عضویت آن را داشتند. در سال ۱۸۶۲ ناصرالدین شاه به مخالفت با فراموشخانه در آمد و آن را تعطیل کرد و ملکم به عثمانی تبعید گردید. در آنجا با سفیر ایران مشیرالدوله که خود دارای افکار اصلاح طلبانه بود دوستی برقرار کرد. به وساطت او مورد عفو شاه قرار گرفت و در سفارت ایران شغلی گرفت. با انتخاب مشیرالدوله به صدارت عظمی در سال ۱۸۷۱ ملکم به مدت دو سال با سمت "مستشار صدارت عظمی" سمت منشی و همکار او را داشت. سپس با سمت سرپرست هیئت نمایندگی ایران به لندن رفت و چندین سال سمت سفیر ایران را در آن کشور دارا بود.

در سال ۱۸۸۱ در سفر ناصرالدین شاه به لندن، ملکم با دادن یک هزار لیره پیشکشی از شاه امتیاز لاتاری را در سراسر کشور برای شخصی بنام بوزیک Buzic de Caradoal کارمند محلی سفارت ایران گرفت. (۳۷) اما شاه در بازگشت از بیم عکس العمل روحانیون از کار خود پشیمان شد و آن امتیاز را لغو کرد. در اینجا ملکم به احمقانه‌ترین کار زندگانی خود دست زد. یعنی امتیاز لاتاری لغو شده را بدون اینکه از لغو آن حرفی به میان آورد به عنوان یک قرارداد معتبر به مبلغ ۴۰۰۰۰ لیره به یک شرکت انگلیسی فروخت. موضوع بزودی آشکار شد. شرکت خریدار امتیاز از دولت ایران شکایت کرد و طبعاً شکایتش به جایی نرسید. ملکم مورد محاکمه قرار گرفت و شدیداً در دادگاه توبیخ شد. شاه وی را از کلیه مناصب و امتیازات محروم کرد و به ایران احضار نمود.

ملکم از رفتن به ایران سر باز زد و اقدام به انتشار "روزنامه قانون" برای ترویج افکارش نمود. در یکی دو سال اول در قانون از شاه با احترام یاد می‌کرد و فقط به امین السطان و دولت او حمله می‌نمود. ملکم امیدوار بود که مورد عفو شاه قرار گیرد و سمت مشاور عالی او را بیابد. ولی شاه به او اعتنایی ننمود و دستور داد که قانون را تعطیل نمایند. (۳۸) یکی از دلایل عصبانیت شاه آن بود که ملکم سهمی از چهل هزار لیره دریافتی به او نپرداخت. ملکم به مدت ده سال در انگلستان ماند و از طریق روزنامه قانون شدیدترین حملات را متوجه شاه و رژیم ایران ساخت. با روابطی که با وزارت امور خارجه انگلیس داشت ملکم به مسئولین امور ایران گفت که بهتر است دست از طرفداری از رژیم و دولت بردارند و فشار برای اصلاحات را از طریق پشتیبانی از خواسته‌های مردم انجام دهند. (۳۹) ملکم در زمان مظفرالدین شاه مورد عفو قرار گرفت و با سمت سفیر کبیر ایران در ایتالیا و لقب ناظم الدوله تا پایان عمر یعنی ۱۹۰۸ در ایتالیا باقی ماند. (۴۰)

علیرغم منفعت طلبی شخصی و صرفنظر از آنکه مخالفت او با شاه و رژیم بر چه اصلی استوار بود، یک نکته روشن است و آن اینکه ملکم در بین روشنفکران دوره قاجار یکی از بزرگترین مروّجین فکر آزادی و اصلاحات است. رسالات و مقالات متعددی که نگاشته نمونه‌های فصیحی از نثر فارسی و در کمال صراحت و بدون هیچگونه پرده پوشی است. (۴۱) نخستین اثر او "دفتر تنظیمات، یا کتابچه غیبی" می‌باشد که بین ۲۶ تا ۲۸ سالگی در ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ ه.ق. پس از برکناری میرزا آقاخان نوری از صدارت نوشته و هدف آن تشویق ناصرالدین شاه به انجام اصلاحات سیاسی و اداری بوده است. وی در آن رساله اصطلاحاتی مثل "قانون"، "اصلاحات"، "ملت" و نظایر آن را آورد و خواهان اصلاحات در زمینه‌های اداری و آموزشی و نظامی شد. از جمله در آن می‌نویسد:

«وزرای ایران قدمت تاریخ ایران را سدّ جمیع بلاها می‌دانند. هر چه فریاد می‌کنی سیل رسید، می‌گویند سه هزار سال است همینطور بوده‌ایم و بعد از این هم خواهیم بود! سرکار وزیر! آن وقتی که شما در آسیا به طور دلخواه خود سلطنت می‌کردید آن وقت کسی دویست فرسخ راه را در ده ساعت طی نمی‌کرد. آن وقتی که انتظام دولت را به وقرّ بی معنی و قطر شکم می‌دانستند، آن ایام مدّتی است گذشته است. حالا در سه هزار فرسخی ایران یک قلعه آهنی می‌سازند و می‌آیند محمّره را در دو ساعت منهدم می‌کنند. حالا در مقابل اقتدار دول هم جوار نه الفاظ عربی به کار می‌آید، نه استخوان‌های

اجدادی. حالا چیزی که کم داریم علم است و بصیرت.» (۴۲)

ملکم هم‌چنین در آثارش به طرفداری از افکار اسلامی و حمله به اصلاحات بر اساس الهام از فرنگیان پرداخت و تا آنجا پیش رفت که گفت آنچه برای اصلاحات ایران لازم است تماماً در قرآن وجود دارد. هدف وی جلب پشتیبانی علما و عامه مردم بود. البته ملکم در این راه تنها نبود و اکثر اصلاح طلبان که می‌خواستند صدایشان به گوش مردم برسد احکام اسلام را وسیله کار خود قرار دادند. به هر حال با آنکه ملکم به شدت از اسلام دفاع می‌کرد ولی ظاهراً نوعی اسلام مدرن و مترقی را در نظر داشت. در یکی از مقالاتش می‌نویسد: «پیروزی اسلام در دنیا حقّ این دیانت است. اما کدام اسلام؟ اسلام علم نه اسلام جهل، اسلام عشق نه اسلام دشمنی و کشتار، اسلام ترقی نه اسلام تدنی، اسلام اتحاد نه اسلام تفرقه، اسلام پیشرفت نه اسلام ویرانی، اسلام عقل نه اسلام نقل...» (۴۳)

ملکم شخصیت مرموزی بود. در حالی که شدیداً به مسلمانی تظاهر می‌کرد و اسلام را دارای عالی‌ترین احکام برای پیشرفت ایران می‌دانست، در استانبول برای ازدواج با دختری ارمنی در کلیسای ایا استفانوس از مسلمانی به مسیحیت گروید. (۴۴) وی کوس ایران دوستی می‌زد و در مقالات و رسائلش از فساد دستگاه انتقاد می‌نمود ولی خود از هیچ‌گونه تقلّب و تزویر برای کسب ثروت خودداری نداشت. واقعه امتیاز لاتاری که شرح آن گذشت یک نمونه آنست. نمونه دیگر در هنگام ماموریت او در سفارت ایران در استانبول بود که از سوی وزیر مختار ایران میرزا حسین خان مشیرالدوله به کنسولگری قاهره فرستاده شد. در آن موقع تجار ایرانی بابت تفاوت مالیات کالاهایی که از طریق کانال سوئز وارد می‌کردند مبالغی نزد حکومت مصر ودیعه داشتند که قرار بود پس بگیرند. ملکم پس از ورود به مصر بلافاصله با اقداماتی که کرد ابتدا موافقت مقامات مصری را برای آنکه مبلغ مزبور در کنسولگری به ودیعه بماند به دست آورد. وقتی این مبلغ که به ۱۵۰۰ لیره بالغ می‌شد به حساب کنسولگری ریخته شد، آنگاه موافقت دولت مصر را برای بازپرداخت آن به طور قطعی به تجار ایرانی گرفت. پس از دریافت این موافقت ملکم آن پول را به عنوان تقدیمی داوطلبانه تجار ایرانی به حساب خود ریخت و بلافاصله به استانبول بازگشت و شکایات تجار ایرانی البته هرگز به جایی نرسید. در دوران اقامت قاهره هم چنین از چند تن از تاجران از جمله میرزا عبدالجواد نام نیز مبالغی به عنوان قرض گرفت که هرگز به ایشان پس نداد. (۴۵) منابع گوناگون برداشت‌های متفاوتی از ملکم دارند ولی تقریباً همگی در او دو شخصیت متمایز

می‌بینند: یکی نویسنده و مبارزی اصلاح جو و وطن دوست که خواهان ترقی ایران بود و دیگر مردی چند چهره و مزور که فقط در پی کسب قدرت و امتیاز برای خود بود و هرگاه دربار حاضر به دادن مقام و ثروتی به او می‌شد به طرفداری از آن بر می‌خاست. سفارت وی در ایتالیا که تا وفاتش طول کشید و تمام اقدامات اصلاح طلبانه او را تعطیل کرد نمونه روشنی از شخصیت اخیر اوست.

سید جمال الدین اسدآبادی

سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی (۱۸۹۷-۱۸۳۸) یکی از بحث انگیزترین چهره‌های خاورمیانه در قرن نوزدهم است و آنچه به این امر دامن می‌زند شیوه زندگانی و سفرها و کیفیت سخنانش می‌باشد. وی را به عنوان سنت‌گرای مدرن (۴۶) می‌شناسند زیرا نه موافق سنت‌گرایی محافظه‌کارانه برخی از علما بود و نه با غربی شدن ممالک اسلامی سر سازگاری داشت. افکارش از جمله موضوع پان اسلامیم که موجب پشتیبانی و تشویق سلطان عثمانی از او شد در کشورهای اسلامی مثل ایران و عراق و مصر و عثمانی طرفدارانی یافت و نظریاتی که بر مبنای تفسیر و تعبیر گذشته اسلام و تطبیق آن با نیازهای جهان جدید و تمایلات ملی گرائی ارائه می‌داد نیز مقبولیت بسیار پیدا کرد. از جمله شخصیت معروفی مثل محمد عبده که افکار اصلاح طلبانه داشت و یا رشید رضا در مصر که محافظه‌کارتر بود و یا جمعیت اخوان المسلمین را می‌توان جزء پشتیبانان وی به شمار آورد.

وی در سال ۱۸۵۶ از عتبات به هندوستان رفت و ظاهراً یکی دو سالی در آن کشور اقامت نمود. اقامت وی در هند که هم زمان با شورش مسلمانان بر ضد انگلیس‌ها بود موجب آشنائی او با تبعیض و ظلم انگلیس‌ها به مردم آن کشور شد. از آن پس افغانی به صورت مدافع مسلمانان هند در مقابل نیروی استعمار در آمد و در همین هند بود که وی با افکار و علوم غربی آشنا شد. پس از هند رد پای او در ایران، افغانستان و مصر دیده می‌شود. از مصر به استانبول مرکز جهان اسلام آن روز رفت و در دایره اصلاح طلبانی که نهضت تنظیمات را رهبری می‌کردند راه یافت. سخنانی که در دانشگاه "دارالفنون" استانبول خارج از موضوع نطق خود در مقایسه دین و فلسفه، به نفع فلسفه ایراد کرد، اعتراض شدید علما را برانگیخت. بطوری که رئیس دانشگاه معزول و جمال الدین از استانبول تبعید گردید. وی به مصر بازگشت و با استفاده از شهریه‌ای که دولت مصر ماهانه به او می‌پرداخت از ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۹ به نشر عقاید خود مشغول شد و

سخنانش در دایره وسیعی از طرفداران او نفوذ یافت. در این زمان به سازمان دادن گروه‌هایی که مخالف استعمار انگلیس و فرانسه در مصر بودند پرداخت و برخی از طرفداران خود را تشویق به تأسیس روزنامه و برخی را تشویق به تأسیس مجامعی برای بیرون راندن آن دو قدرت از مصر نمود. این اقدامات موجب تبعید او در سال ۱۸۷۹ از مصر به هند گردید. بار دیگر اقدامات ضد انگلیسی او در هند موجب اخراجش از آن کشور شد. از هند به پاریس و لندن رفت و در پاریس با کمک دوست مصریش محمد عبده روزنامه "عروة الوثقی" را منتشر ساخت که بیش از چند شماره منتشر نشد. در این زمان بود که وی فکر پان اسلامیسم را مطرح کرد و این اعتقاد را تبلیغ نمود که برای رهایی از استعمار غریبان همه کشورهای مسلمان باید زیر سرپرستی دولت عثمانی در یک واحد جمع شوند. وی از اروپا به قصد رفتن به روسیه ابتدا به ایران رفت. در اصفهان با ظل السلطان ملاقات نمود و از کمکهای مالی او بهره‌مند شد و قول داد وی را در رسیدن به سلطنت پس از مرگ شاه کمک کند. سپس به طهران رفت و ملاقاتی با ناصرالدین شاه نمود. در این ملاقات اظهارات ضد انگلیسی و ضد استعماری او موجب تعجب شدید شاه شد بطوری که دیگر حاضر به ملاقات با او نگردید و از میهماندار او امین الضرب خواست که جمال الدین را روانه روسیه نماید. جمال الدین سالهای ۱۸۸۸-۱۸۸۹ را در روسیه گذراند و بار دیگر در سال ۱۸۸۹ به ایران بازگشت. چون از قصد شاه و امین السلطان مبنی بر تبعید خود آگاه شد در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشست و از آنجا با انتشار نامه‌ها و بیانیه‌های خود به انتقاد از حکومت پرداخت. سرانجام مامورین شاه بست را شکستند و او را روانه عراق نمودند. این زمان مصادف با جنبشی بود که مردم ایران بر ضد امتیاز تنباکو به کمپانی انگلیسی آغاز کرده بودند. افغانی در عتبات نامه مشهور خود را به حاجی میرزا حسن شیرازی نگاشت و اگر چه چندین ماه بین ارسال این نامه و اعلام تحریم تنباکو از جانب شیرازی فاصله بود و وقایع گوناگونی در این بین اتفاق افتاد، مع هذا مورخین نفوذ افغانی را بر تحریم تنباکو در ایران بی‌تأثیر نمی‌دانند. پس از آنکه در سال ۱۸۹۱ ملکم خان از ایران تبعید گردید، اسدآبادی برای دیدار او به لندن رفت و از روزنامه قانون برای نشر افکار خود استفاده نمود. وی در سال ۱۸۹۲ به دعوت سلطان عثمانی عبدالحمید برای کمک به او در نقشه پان اسلامیسم به استامبول رفت و در آنجا از همکاری میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی بهره‌مند گردید که هر دو سابقه بابتی - ازلی داشتند و اینک به دنبال پان اسلامیسم به رهبری سلطان عثمانی بودند. در همان ایام بود که یکی از پیروان او به نام

میرزا رضا کرمانی ناصرالدین شاه را به قتل رساند. پس از کشته شدن ناصرالدین شاه کوشش دولت ایران برای آنکه دولت عثمانی او را به ایران مسترد دارد به جایی نرسید و آن دولت به این بهانه که سید جمال الدین ایرانی نیست و افغانی است از استرداد او سر باز زد. افغانی در سال ۱۸۹۷ با ابتلا به سرطان آرواره در استانبول در گذشت.

از رساله افغانی به نام "پاسخ به رنان" پیداست که وی برداشت سیاسی خاصی از دین داشته است. افغانی مانند رنان خود را مدافع و مبلغ فلسفه و فکر علمی می‌داند، ولی معتقد است که توده مردم با این طرز فکر مخالفند و با ایشان باید با زبان دین حرف زد. دین را باید به عنوان وسیله‌ای به کار برد تا توده‌های مردم را به تدریج از آن راه به عقل‌گرایی ناچار کرد. بیشتر رسائل و مقالات افغانی به عربی است که آن را به فصاحت می‌نوشته است. افغانی در هر جا به صلاح و موقعیت خویش و محل حرف می‌زد و هر جا مصالح او اقتضا می‌کرد به تقیه که فقط بین شیعیان رایج است پناه می‌برد.

با چنین زندگانی پر ماجرا، و ارتباطاتی که افغانی با کشورهای آسیایی و افریقایی از هند تا مصر و عثمانی و ایران داشته طبعاً نمی‌توان نفوذ فکری او را بر گروه‌های مختلف مردم نادیده گرفت. ولی نیکی کدی که شرح حال او را نگاشته نفوذ او را بر محافل روشنفکری ایران چندان که دیگران تأکید می‌کنند، مؤثر نمی‌داند. (۴۷)

میرزا آقاخان کرمانی

میرزا آقاخان کرمانی (۱۸۹۶-۱۸۵۴ م.) در خانواده‌ای با اعتقادات عرفانی و صوفی در بردسیر کرمان به دنیا آمد. تحصیلات فارسی، عربی، فقه و اصول، ریاضیات و علوم را نزد استادان مختلف آموخت و پس از تحصیل نزد حاج سید جواد کربلائی از بزرگان بایته به دیانت بابی گروید. شغلی که در حکومت کرمان یافت او را با حاکم آن شهر در اختلاف انداخت. لذا از کرمان به اصفهان رفت (۱۸۸۰ م.) و مدتی در دستگاه ظل السلطان بود. در حدود سال ۱۸۸۶ ابتدا به طهران رفت و از آنجا از طریق باکو خود را به استانبول رساند. در همان سال برای دیدن میرزا یحیی صبح ازل رهبر ازلیان به قبرس رفت و چنین اتفاق افتاد که با دختر او ازدواج نمود. کرمانی در استانبول زبان‌های ترکی، فرانسه و انگلیسی را به خوبی آموخت و از طریق نگارش و ترجمه و تدریس فارسی گذران می‌کرد. با ملکم دوستی پیدا کرد و کمک‌های مؤثری در وسعت انتشار قانون، نگاشتن مقالات و پیشنهاد برای نگارش موضوع‌های مهم و باب روز به او می‌نمود.

یکی از این اقدامات همانطور که گفته شد تشویق ملکم به نگاشتن آثار و مقالاتی بود که علما را در امور سیاست بیشتر دخالت دهد. وقتی بر کرمانی واضح شد علما بیم دارند که با برافتادن سلسله قاجار امور حکومت و دولت از هم پاشیده شود، کرمانی از ملکم خواست که در روزنامه‌اش علما را قانع سازد که با میهن پرستی و معلومات و نفوذ ایشان کسی بهتر از علما برای حکومت در ایران نمی‌توان یافت. (۴۸) آیا کرمانی امیدوار بود که علما حکومت را ساقط کنند و سپس کار به دست روشنفکرانی مثل او بیافتد؟ کرمانی هم‌چنین مقالاتی در روزنامه اختر می‌نگاشت و عاملی مؤثر در تشکیل مجمع "آدمیت" در استانبول گشت.

به تدریج تحولاتی در افکار کرمانی رخ داد. آثار و مقالاتش که حاکی از نوعی دلزدگی و سرخوردگی از اسلام بود سرانجام به ضدیت با دین و مذهب انجامید و به نوعی ملی‌گرایی شدید تبدیل شد. نجات ایران را در بازگشت به تمدن پیش از اسلام می‌دانست و کوشش در زنده ساختن مفاخر باستانی ایران نمود. بسیاری از اصطلاحات جدید در زبان فارسی که معنای ملت، ملیت، میهن پرستی، و غیره می‌دهد مرهون کرمانی است. این ملیت پرستی او سرانجام تبدیل به تنفر از اعراب و اسلام و بطور کلی از هر دینی گردید و به طور شدید در آثار و مقالاتش مخصوصاً «سه مکتوب» انعکاس یافت. (۴۹) اقامت کرمانی در استانبول بیش از ده سال طول نکشید. در سال ۱۸۹۶ به تقاضای دولت ایران همراه با شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان خبیرالملک به ایران تسلیم شد. پس از قتل ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی، میرزا آقاخان به همراه دوستانش به دستور محمدعلی میرزا ولی‌عهد در تبریز به قتل رسید برخی از آثار او سال‌ها پس از به قتل آمدنش منتشر شده و مورد بحث قرار گرفته است. از آثاری که منتشر شده می‌توان "آئینه سکندری یا تاریخ ایران باستان"، "رساله هفتاد و دو ملت"، "هشت بهشت"، و مقالات بسیاری که در روزنامه‌های قانون و اختر نگاشته نام برد. بسیاری از آثار او هنوز به چاپ نرسیده و برخی ناشناخته است.

۳- رسالات و لوائح

در دوره قاجاریه مخصوصاً از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بیش از یکصد رساله و کتابچه که در هر یک راهمایی برای ترقی و پیشرفت ایران پیشنهاد گردیده نوشته شده و برخی از آنها به چاپ هم رسیده است. (۵۰) اگر چه هیچ کدام از این رساله‌ها در زمان خود بر عامه مردم تأثیری نگذاشت ولی اگر به دست جامعه فرهنگی و افراد

تحصیل کرده که علاقه به اصلاحات داشتند می‌رسید مسلماً بر افکار آنان بی تأثیر نبود. مطالعه این رساله‌ها نمایانگر برداشت روشنفکران ما در دوره‌های گوناگون از مفهوم تجدّد است که از انتقاد از وضع کوجه‌ها و خیابان‌ها و خاکروبه‌های معابر و سگان ولگرد، به تدریج به مسأله مشروطیت و قانونمندی و مردمسالاری می‌رسند.

ایرج افشار در مقدمه قانون قزوینی با آوردن نام بیش از یکصد رساله می‌نویسد: «اینها نوشته‌هایی است که اکثراً به هنگام نگارش ولو آنکه چاپی می‌بود به طور محدود میان باسوادان منور و صاحب تفکر و تعقل سیاسی نشر و پخش می‌شد و البته بعضی از آنها که مربوط به دوره ناصری است سالیانی چند پس از تالیف به چاپ رسیده است. جز این نوشته‌ها که بطور مستقیم متضمن نکات دقیق و گویا در انتقاد اوضاع سیاسی دوره‌های ناصری و مظفری است، از خاطرات رجال هم اشارات و عباراتی انتقادی به دست می‌آید که سودمندی تاریخی آنها کم از نوشته‌های مستقیم نیست. ولی چون کتابهای خاطرات سالهای دراز پس از نگارششان به دسترس مورخان و پژوهشگران رسیده و در دوره خود رایج و مشهور نبوده و مردم زمانه از وجود آنها چه بسا ناآگاه بوده‌اند، پس طبعاً جامعه تأثیری از آنها نمی‌یافته است. از اهم آنهاست سرگذشت "خودنوشت" عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدین شاه - روزنامه خاطرات محمد حسن خان اعتماد السلطنه رئیس دایرة انطباعات و روزنامه‌خوان ناصرالدین شاه - خاطراتی که به نام میرزا علی خان امین الدوله چاپ شده است و نیز خاطرات حاج محمدعلی سیاح محلاتی. می‌دانیم که این هر چهار کتاب مهم کمابیش زمانی که میان هشتاد تا یکصد سال از تألیفشان می‌گذشته به چاپ رسیده و کاربرد پژوهش مورخان شده است نه آنکه بلافاصله پس از نگارش سبب بیداری هم عصران نویسندگان آنها شده باشد.» (۵۱)

۴- روزنامه‌ها

روزنامه‌هایی که لحن انتقادی داشتند در ابتدا در خارج از ایران به چاپ می‌رسیدند مثل روزنامه قانون، که در سال ۱۸۹۰م. در لندن آغاز به کار کرد. روزنامه‌های حکمت، پرورش و ثریا در قاهره، حبل‌المتین در کلکته (۱۸۹۳/۴م.)، و اختر در استانبول. به درستی معلوم نیست که چند نسخه از این روزنامه‌ها به ایران می‌رسید و چه تعداد خواننده داشت. به هر حال لحن انتقادی ایشان و راههایی که برای اصلاحات کشور پیشنهاد می‌کردند نمی‌توانست در خوانندگان آن جراید بی تأثیر باشد. مخصوصاً که

کوشش اغلب گردانندگان ایشان آن بود که روزنامه‌شان به دست رجال کشور برسد. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه تعداد خوانندگان این جراید افزونی گرفت مخصوصاً حبل المتین که در کلکته منتشر می‌شد محبوبیت پیدا کرد و تاجری به نام زین العابدین تقی اوف در باکو ۵۰۰ نسخه از آن را مشترک شد و خواست که آن‌ها را مستقیماً برای جامعه روحانی در نجف ارسال دارند. (۵۲) مع هذا قبل از مشروطیت این روزنامه‌ها نقشی در شکل دهی افکار عمومی نداشتند زیرا خوانندگان ایشان اندک بودند و مردم هنوز عادت به روزنامه خوانی نداشتند.

هنگامی که در سال ۱۹۰۶ مشروطیت اعلام شد، دستگاه سانسور نیز بر چیده گردید و برای نخستین بار جراید می‌توانستند آنچه می‌خواستند بنویسند. شمار جرایدی که در داخل کشور شروع به انتشار کرد از ۱۵۰ متجاوز گشت و افرادی به علل سیاسی و یا فردی و حتی خانوادگی اقدام به انتشار روزنامه برای پیشبرد مقاصد خود نمودند. از روزنامه‌های جدی آن دوران آنهایی که با احزاب سیاسی وابستگی داشتند می‌توان نام برد. ولی آنان نیز بخاطر هرج و مرجی که بر دستگاه مطبوعات حاکم بود به افراط‌گرایی پرداختند و برخی مانند صور اسرافیل یا روح‌القدس از هیچ حمله و ناسازی به محمدعلی شاه و خانواده او و درباریان و حتی وکلای مجلس واهمه نمی‌نمودند. روزنامه صور اسرافیل چندین بار توقیف شد، از جمله یک بار برای مطرح نمودن این سوال که "آیا نوع بشر در ۱۴ قرن پیش به حدی از خرد رسیده بود که تمامی حقایق بر او آشکار گردد؟" این جمله و نیز سایر مطالب طعنه آمیزی که در مورد اسلام می‌نوشت خشمی فراوان در محافل دینی به وجود آورد. حبل‌المتین روزنامه دیگری نیز که مندرجاتش با مذاق روحانیون در توافق نبود بارها مورد توقیف قرار گرفت. در واقع مشکلات با روزنامه‌ها بیشتر اختلاف نظر دینی بود زیرا جراید پیشرو و مترقی مخالف پیروی کورکورانه از روحانیت بودند و به رسوم و خرافات دینی حمله می‌کردند. این جراید خواستار گذشتن قوانین اصلاحات اراضی و حقوق کارگری از مجلس بودند ولی خواسته‌هایشان در تناقض با قوانین مالکیت اسلامی بود و با آرزوهای اصلاح‌جویانه ایشان هماهنگی نداشت.

در دوران مبارزات مشروطیت بسیاری از مردم رغبت بسیاری به مطالب روزنامه‌ها نشان می‌دادند و خواندن روزنامه به شرکت در نماز جماعت و مساجد ترجیح یافت. (۵۳) مردم بی‌سواد در قهوه‌خانه‌ها اجتماع می‌نمودند و کسی که سواد داشت روزنامه را به صدای بلند برای ایشان می‌خواند. می‌توان به آسانی حدس زد که انتشار جراید و

محبوبیت آنها تأثیر فراوان در روشنفکری مردم در بحبوحه مشروطیت داشته است.

سخن پایانی

موضوع این گفتار زمینه‌های تجدّد در ایران عصر قاجار بود اما آنچه در بالا آوردیم در واقع می‌توانستیم در بحث و گفتگو از مقدمات مشروطیت ایران نیز بیاوریم. اینک پرسش اینجاست که آیا مشروطیت (مشروطیتی که هرگز در ایران پا نگرفت) با تجدّد و مدرنیسم که جامعه‌ای را از اساس و بنیان نوسازی می‌کند، یکسان است؟ پاسخ روشن است: مشروطیت باید زائیده تجدّد و مدرنیسم باشد و نه بر عکس. زیرا تجدّد و روشن اندیشی است که افکار را برای پذیرفتن مبانی مشروطه و دموکراسی دیرپا و ماندگار آماده می‌کند. کشورهای اروپایی سال‌ها برای رسیدن به تجدّد کوشش کردند و بعد از رسیدن به آن به پارلمان و دموکراسی دست یافتند. مشروطیتی که دارای این پیش شرط مهم نباشد نتیجه‌اش آن است که در مورد ایران تجربه کردیم. نمایندگانی به مجلس راه یافتند که کوچکترین علم و اطلاعی درباره حقوق اساسی و قانون و رعایت حرمت دیگران نداشتند، روزنامه نگارانی قلم به دست گرفتند که روزنامه را وسیله هتاک و اخاذی می‌دانستند و وضع به جایی رسید که کلمه "مشروطیت" به معنای "هرج و مرج و زیر پا گذاردن همه قوانین" در آمد. سرانجام چیزی نگذشت که طومار مجلس در هم پیچیده شد، محمدعلی شاه بهارستان را به توپ بست و بسیاری از سران مشروطیت را به دار آویخت. بعد از وقایع استبداد صغیر که منجر به فرار محمد علی شاه شد، ایران دستخوش آشوبها و نابسامانی‌ها بود و تا به قدرت رسیدن رضا خان از مشروطیت جز کالبدی بی رمق چیزی باقی نمانده بود. همان کالبد بی رمق هم در دوران رضاشاه و در دوران پس از او از بین رفت و سرانجام اسکلتی باقی ماند با مجلسی که ساخته دست دولت‌ها بود و نمایندگانی که نه از محبوبیت ملی بهره‌مند بودند و نه با رأی ملت به مجلس راه می‌یافتند. پس از انقلاب اسلامی حتی نام مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی تبدیل گردید و آخرین میخ بر تابوت مشروطه کوبیده شد.

اگر ملت ایران به تجدّد رسیده بود، یعنی مردم از تحوّل بنیادین و اساسی بهره‌مند گشته بودند، مشروطیت هرگز تعطیل نمی‌شد. اگر ملت با مبانی تجدّد که احترام به آرا و عقاید دیگران و رعایت اصول و قواعد انسانیت و از جمله آزادی و مشورت در امور است آشنائی داشت، هرگز اجازه نمی‌داد شرایطی را به وی تحمیل کنند که کشور ایران را به تحجّر و بازگشت به قرون وسطی بکشاند. اما دیدیم که اینطور نبود. مشروطیت

برچیده شد زیرا ایران هرگز به تجدیدی مطلوب که استحقاق آن را داشت نرسیده بود. با نگاه کوتاهی به آنچه در بالا آمده به واقعیت‌های دیگری می‌رسیم. مشروطیت به دنبال پنجاه سال سلطه مطلقه ناصرالدین شاه و دربار فاسد او، در اندک زمانی پس از رسیدن مظفرالدین شاه به ملت اعطا شد. در آن موقع اکثریت مردم بی سواد و حتی از خواندن و نوشتن بی بهره بودند. کشور هنوز یک دانشگاه نداشت و مدرسه دارالفنون فقط توانسته بود تعداد کمی افراد را تربیت کند. مدارس ابتدایی که اطفال بتوانند در آن تحصیل نمایند بسیار کم بود و ایجاد مدارس دخترانه موجب اعتراض علما و تکفیر بانی و مؤسس آن می‌شد. فقر و عدم بهداشت و تعصبات دینی جزئی جدایی ناپذیر از بافت اجتماعی ایران بود. درست است که مردم به تظاهرات خیابانی کشیده می‌شدند و خود را در صحنه مبارزات روز نشان می‌دادند ولی باید پرسید چند در صد از آن مردم از "مشروطه" و "آزادی" آنطور که می‌بایست آگاهی داشتند؟ چند در صد موافق آزادی زنان و تساوی حقوق ایشان با مردان بودند؟ چند در صد حقوق قانونی برای اقلیت‌های دینی مثل یهودی و مسیحی و بهائی قائل می‌گردیدند؟

در شرح حال مردانی که ایشان را پیشروان فکر آزادی و تجدید در ایران می‌دانند یکی آخوند زاده را می‌بینیم که کمر به دشمنی با اسلام و خرافات و رسوم و آداب دینی اسلام بسته بود و راه چاره و خلاصی ملت را رهایی از اسلام همراه با ایجاد لقبایی نو می‌دانست. در تمام آثار او فقط انتقاد از وضع اسلام و وضع آن زمان مطرح است ولی هیچ طرح و نقشه‌ای برای آینده کشور و حل مشکلات معنوی و اخلاقی و اقتصادی آن جز اصلاح الفبا، که به اعتقاد او مآلاً می‌توانست مردم را با سواد و روشنفکر کند، به فکر او نمی‌رسد.

ملکم خان را می‌یابیم که در تذبذب و دو دوزه بازی کردن و فساد و حرص مال آبرویی برای خود و دولت ایران باقی نگذارد. روزنامه قانون می‌نوشت و اسلام را دارای عالی‌ترین و پیشرفته‌ترین مبانی ترقی و رشد می‌دانست در حالی که ظاهراً کوچکترین اعتقادی نه به قانون و نه به اسلام داشت. زندگانش این فکر را پیش می‌آورد که آیا فقط به خاطر منافع خود بود که مخالف خوانی می‌کرد و سنگ مردم را بر سینه می‌زد؟

از دیگر سو سید جمال الدین اسدآبادی است که هر جا موافق باب آن مکان سخن می‌گفت و برجسته‌ترین هدفش برتخت نشاندن سلطان عثمانی بر خلیفه‌گری همه مسلمانان جهان بود و امیدوار بود به این ترتیب همه مشکلات ممالک مسلمان حل گردد.

میرزا آقاخان کرمانی به ظاهر از همهٔ ایشان در افکارش صمیمانه‌تر بود و دلسوزی بیشتری برای ایران داشت. ولی او از تشنّت فکری فراوان رنج می‌برد و چون آهویی سرگشته راه به جایی نمی‌برد. در آغاز زندگی بابی شد، سپس ازلی گردید و حتی به دامادی میرزا یحیی صبح ازل رهبر ازلیان در آمد. در استانبول به بی دینی گرایید و پشت پا به همهٔ ادیان زد و شدیدترین حملات را نثار اسلام نمود. پس از چندی اسلام را اصل و اساس تمدّن و تجدّد و پاسخگوی همهٔ مشکلات دانست و از میرزا ملکم خان خواست که علمای اسلام را به دخالت در امور ایران و سرنگونی شاه تشویق کند. وقتی از این کار نیز نتیجه‌ای نگرفت به دنبال افتخارات ایران پیش از اسلام رفت و امیدوار بود از آنجا راه نجاتی بیابد.

اینان که البته در کار و نیت خود صداقت داشتند برجسته‌ترین رجال روشنفکر ما و رهبران مشروطیت و تجدّد ایران بودند و هر یک از پژوهشگران و مورّخین داخلی و خارجی که در این زمینه‌ها به تحقیق پرداخته‌اند، لاجرم تحقیقاتشان با نام و افکار ایشان آغاز شده است. ولی نزد هیچ‌کدام از این رهبران فکری ایران نسخه و رساله یا نوشته‌ای که بتواند راهنمای ملت باشد نمی‌یابیم. هیچ یک را دارای نیرو و قدرتی که بتواند از بیخ و بن ملت را بلرزاند و خرافات و افکار عصر حجر را از آن بپیراید نمی‌یابیم. نبوغ و ابتکار نوآوری که لازمهٔ تجدّدی نهادین و بنیادین باشد در این افکار گونه‌گون گم است. بی‌جهت نیست که خود ایشان نیز از شاخی به شاخی پریده و هر زمان راهی جدید برای ترقی ایران پیشنهاد کرده‌اند.

به سایر رجال ایران که بنگریم وضع از این نیز بدتر است. مهدی بامداد کتابی شش جلدی به نام "شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری" تألیف نموده و شرح احوال صدها تن از رجال ایران را در آن سه قرن در آن مجلّات آورده است. وی در مقدمهٔ اثر خود می‌نویسد: "تاریخ رجال هر ملت به یک معنی آینهٔ تمام‌نمای هیئت اجتماع آن ملت است و پیرو هر مکتب فکری تاریخ که باشیم در تأثیر بزرگان و معاریف از هر صنف و طبقه در اوضاع و احوال آن کشور نمی‌توان تردید داشت. مطالعهٔ تاریخ جدید کشورهای اروپایی - آمریکایی - آسیائی و افریقایی این مطلب را باز می‌نماید که در اغلب این ممالک چه مردان بزرگ و استواری برخاستند و در ایفای مسؤولیت مدنی و ملی خود با ثبات عقیده و همت راسخ چه خدماتی برای اصلاح و ترقی و تعالی کشور خود نمودند. به زمامداران ایران که می‌رسیم بخوان تا بدانی حکایات را و هر چه بیشتر در کارنامهٔ رجال خودمان می‌نگرم به این نتیجه نزدیکتر

می‌شوم که به استثنای دو سه نفر "نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد" (۵۴)

در سخنرانی بعد نگاه دیگری به تجدّد در ایران خواهیم داشت و کوشش خواهیم کرد بنمایانیم چگونه در همان دوران، تجدّدی واقعی و تحوّلی انقلابی با ظهور دیانت بایی و بهائی از ایران سر برافراشت که می‌توانست آن کشور و آن مردم را به پایگاه بلندی که شایستگی آن را داشته و دارند برساند.

یادداشتها:

- ۱- از ۱۷۹۵ که آغا محمدخان قاجار تاجگذاری کرد تا ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ میلادی که انقراض این سلسله رسماً از طرف مجلس شورای ملی اعلام گردید.
- ۲- سوا همانند فریدون آدمیت آگاهانه از هر موقعیتی برای معرفی این آیین به عنوان نهضتی ارتجاعی و واپس‌گرا استفاده می‌نمایند.
- ۳- سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، جلد اول، طهران انتشارات بنیاد، ۱۳۳۶، صص. ۵۹-۴۲.
- ۴- Algar, Hamid. Religion and State in Iran 1785-1906, The Role of Ulama in the Qajar Period 1968, p. 25.
- ۵- نک: دکتر صادق زیبا کلام، "سنت و مدرنیسم"، ریشه یابی علل شکست کوشش‌های اصلاح طلبانه و نوسازی سیاسی ایران عصر قاجار، انتشارات روزنه، طهران ۱۳۷۷، ص ۱۷۴-۱۶۱.
- ۶- شرح جامع و روشنی از این بحث را می‌توان در مرجع بالا یافت.
- ۷- دکتر سید جواد طباطبائی، "زوال اندیشه سیاسی در ایران"، انتشارات کویر، طهران ۱۳۷۳، ص ۲۴۴ به نقل از زیبا کلام، همانجا ص ۱۷۳.
- ۸- همانجا ص ۲۶۳.
- ۹- زیبا کلام، همانجا، ص ۱۷۸.
- ۱۰- زیبا کلام، همانجا، ص ۱۹۱.
- ۱۱- سعید نفیسی، "تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دوره معاصر"، طهران ۱۳۴۴، جلد دوم، ص ۲۶۰.
- ۱۲- یکی از ایشان به نام محمد کاظم بود که به بیماری سل درگذشت و دیگری میرزا حاجی بابای افشار پسر یکی از افسران ارتش که شش سال بعد به تبریز بازگشت و سمت طبیب عباس میرزا را یافت. وی در امور سیاسی نیز دارای نفوذ شد و به ماموریت‌هایی اعزام گشت. وی همان کسی است که جیمز موریه بر اساس زندگانی او کتاب معروف "حاجی بابای اصفهانی" را نگاشت.
- ۱۳- اینان عبارت بودند از میرزا جعفر برای تحصیل شیمی، میرزا رضا برای نظام، میرزا جعفر دیگر برای مهندسی، میرزا صالح برای زبان، و محمد علی برای توپ ریزی.
- ۱۴- "گزارش سفر میرزا صالح شیرازی"، ویرایش، دیباچه، پانوش از همایون شهیدی، انتشاراتی راه نو، طهران ۱۳۶۲.
- ۱۵- مجتبی مینوی، "اولین کاروان معارف"، یغما، سال ششم شماره ۵ (۱۹۵۳).
- ۱۶- "گزارش سفر میرزا صالح شیرازی"، ص ۳۲-۳۳.
- ۱۷- "گزارش سفر میرزا صالح شیرازی"، ص ۴۰۹.
- ۱۸- حسین محبوبی اردکانی، "دومین کاروان معارف" یغما، ۱۸: ۵۹۲.
- ۱۹-

۲۰- حسین محبوبی اردکانی، همانجا.

۲۱- برای آگاهی از سرگذشت امیرکبیر و روابط او با ناصرالدین شاه نگاه کنید به:

Amanat, Abbas, Pivot of the Universe, Nasir al-Din Shah Qajar and the Iranian Monarchy, 1851-1869, University of California Press 1997, Ch.4, The Shah and His Atabak, pp.118-200.

ibid. P.73 -۲۲

ibid. P.75 -۲۳

ibid, P.350 -۲۴

ibid, P.230 -۲۵

۲۶- آدمیت، فریدون. "اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار"، ۱۳۵۱، طهران، ص ۱۷ و نیز ۵۲-۷۷.

۲۷- اسمعیل رائین، "انجمن‌های سرری در انقلاب مشروطیت"، ص ۳۷ در اینجا به نقل از دلارام مشهوری، "رگ تانک" ص ۴۱ پاورقی ۶.

۲۸- برای آگاهی از شرح حال مشیرالدوله از جمله نک: آدمیت، "اندیشه ترقی"، یادشده در بالا که سراسر تمجید و بزرگداشت شخصیت اصلاح طلب اوست. برای شرحی بیشتر انتقادی از زندگانی مشیرالدوله نک: خان ملک ساسانی، "سیاستگران دوره قاجار"، طهران ۱۹۵۹ صص ۵۹-۱۲۵.

۲۹- See Shaul Bakhash, Iran: Monarchy, Bureaucracy & Reform under the Qajars: 1858-1896, Ithaca 1978, p. 178.

Hafez Farman Famayan ibid. P.132 -۳۰

۳۱- خاطرات عباس میرزا ملک آرا، ص ۶۶. در اینجا به نقل از فریدون آدمیت، اندیشه ترقی ص ۴۶۰.

Amanat, ibid. P.438 -۳۲

Shaul Bakhash, ibid. P.242 -۳۳

برای اطلاع از جزئیات نهضت تنباکو از جمله نک:

Lambton, "The Tobacco Regie: Prelude to Revolution", in Studia Islamica, pp.119-47;

N. Keddie, R.N. Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco Protest of 1891-1892, London 1966.

Shaul Bakhash, ibid. P.243-4 -۳۴

139 -۳۵

۳۶- برای آگاهی بیشتر از وضع ایران و سلطنت ناصرالدین شاه در سال‌های آخر سلطنت او نگاه کنید به:

Shaul Bakhash, ibid, Chap. V, "The Breakdown of Central Authority", pp.261-304;

Amanat, ibid. Chap. Epilogue, pp.407-448

۳۷- برای اطلاع از متن این امتیازنامه و پی‌آمدهای آن نک: رائین، اسمعیل. "میرزا ملکم خان"، مطبوعاتی صفیعلی‌شاه، طهران ۱۳۵۰، صص ۹۳-۱۰۲

۳۸- برای اطلاع از مندرجات قانون، چگونگی انتشار و توزیع آن، سیاست ملکم در آن و غیره نک:

Shaul Bakhash, ibid, pp. 305-344

Shaul Bakhsh, *ibid.*, p. 239-4 -۳۹

۴۰- برای آگاهی از شرح حال ملکم نک: راتین، اسمعیل، "میرزا ملکم خان".

۴۱- آثار ملکم تاکنون در چندین مجلد به چاپ رسیده. از جمله: "مجموعه آثار ملکم"، به کوشش محمد محیط طباطبائی، طهران ۱۳۲۷ (شامل ۱۲ رساله)، "رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم الدوله"، گردآوری و مقدمه حاجت‌الله اصیل، نشر نی طهران ۱۳۸۱ (شامل ۲۵ رساله).

۴۲- نقل از "رساله‌های میرزا ملکم خان"، پاورقی بالا، ص ۲۷.

۴۳- See Shaul Bakhsh, *ibid.* p. 343. Quoted from Qanun 27

۴۴- گزارش میرزا حسین خان به وزارت امور خارجه شماره ۸۸ هفتم جمادی الاولی ۱۲۸۱ به نقل از "خان ملک ساسانی، "سیاستگران دوره قاجار"، انتشارات بابک، طهران بدون تاریخ، ص ۱۲۹.

1844-1944 Some contemporary -۴۵

Western Accounts, George Roland, Oxford 1981, p.260

۴۶- Keddie, R.N. An Islamic Response to Imperialism, Political and Religious Writings of

Sayyid Jamal ad-Din al- Afghani, University of California Press , 1968 P.3

See Keddie, Encyclopaedia Iranica, Ed. Ehsan Yarshater, vol I, P.485 -۴۷

۴۸- برای آگاهی از فعالیت‌های کرمانی در این زمینه و مکاتبات او با ملکم نک:

Shaul Bakhsh, *ibid.* PP. 328-344

۴۹- برای شرح حال و افکار کرمانی رجوع کنید به آدمیت، فریدون "اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی"، طهران ۱۳۴۶ ش. ۱۹۶۷ م. و نک:

Encyclopaedia *ibid.*, pp. 265-295; Bayat, M. in: Keddie, R.N. An Islamic Response, vol. II, pp. 157-177. Iranica, *ibid.*

۵۰- برای آگاهی از نام برخی از این رسائل نگاه کنید به مقدمه ایرج افشار بر کتاب "قانون قزوینی انتقاد از ایران عصر ناصری" به قلم محمد شفیع قزوینی طهران ۱۳۷۰.

برای آگاهی از مضمون برخی از این رسالات نک: فریدون آدمیت، "اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار"، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم ۲۵۳۶ شاهنشاهی، صص ۸۲-۱۱۸.

۵۱- افشار، ایرج، همانجا، مقدمه.

۵۲- tional

Encyclopaedia Iranica, *ibid.*, vol. VI, p. 202-212.

Ibid. P. 206 -۵۳

۵۴- بامداد، مهدی. "شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری"، انتشارات زوار طهران جلد اول ۱۳۵۷ پیشگفتار.